

ر . خان آزاد

تاریخ
اشخاص ما قبل التاریخ
و
ایرانیهای قدیم
ترجمه ع . زکیپور



ایران

۱۳۴۵

تبریز

تبریز : مطبعة تقی زاده

اخطار



قیمت هر جلد چهار قران و ده شاهی برای

فروشنده کان و آنهاییکه بیشتر از ده جلد از

این کتاب اتباع می نمایند صدی ده

تخفیف داده خواهد شد مرکز فروش

کتابخانه پرورش میاشد طالبین

بانجا رجوع فرمایند



ترجمه: ع. زکینور

تاریخ اشخاص ماقبل تاریخ و ایرانی های قدیم

تاریخ
اشخاص ماقبل التاریخ

و

ایرانیهای قدیم
تألیف ر. خان آزاد

ترجمه

ع. زکیپور

باتصویب و اجازه اداره ایالتی معارف آذربایجان

— چاپ اول —

حق طبع دائمی محفوظ و مخصوص است

بکتابخانه پرورش

۱۳۰۵ شمسی

تهریر — ایران



تهریر مطبعه و کلبشه سازی « امید »

تاریخ زندگانی اشخاص قدیم، که نجات کنونی ما و تمدن حاضر عقیده آن زندگی است که بعد از طی مراحل تربیتی بحالت فعلی درآمده، از جلّه علوم است که دانستن آن بر هرکس مخصوصاً محصلین جوان لازم میباشد. این تاریخ علاوه بر اهمیتی که در عالم حیات بشر دارد مخصوصاً حلاوت و جذابیّت را دارا است که مطالعه آن وسایل کتبی که در اینموضوع تألیف شده است بهیچوجه خستگی نیاورده و همه کس را محظوظ مینماید. در السنّه خارجیه کتب مختلفه در اینموضوع طبع و بعرض استفاده عموم گذاشته شده و میشود، محض اینکه محصلین ایرانی که از فرائد و استفاده آن کتب بی بهره هستند، از این قسمت تاریخ نیز بطور اختصار اطلاعی بدست آورند این بنده بترجمه یکی از آنها که تألیف (مسیو ر. خان آزاد) میباشد اقدام نموده و چون مقصود عمده این بود که محصلین مدارس ابتدائی نیز از آن استفاده نمایند حتی الامکان در سادگی عبارات و احتراز از تکلفات انشائی سعی کرده و امیدوارم بطوریکه آرزو دارم مطلوب خاطر قارئین محترم واقع گردد.

ذکیور

انسان ما قبل التاريخ

یا

تاریخ تربیت در ازمنه اولیه

همانطور که بدانستن احوال پدران خود میل زیاد داشته و میخواهیم بدانیم اجداد ما که ها بوده و با چه وضعی زندگانی میکردند ، همچنین لازم است بشناسیم که پدران اولیه ما که چندین هزار سال قبل زندگانی میکردند چه اشخاصی و دارای چه وضعیات بوده ، در کجا و با چه عاداتی امرار حیات می نموده اند .

مثلاً میدانیم پدران ما یعنی آنهائیکه پنجاه یا صد سال قبل از ما بوده اند ابداً معرفت باشیائیکه حالیه برای ما مهیا و دسترس است نداشته و نمیدانستند اوتومبیل ، قراموفون ، تلفون ، آبروپلان ، راه آهن ، تلگراف و غیره چیست در صورتیکه حالا ما چنان باین اشیاء عادت گرفته ایم که تصور میکنیم از زمان قدیم معمول بوده و بی وجود آنها زندگانی برای بشر ممکن نبوده است ولی در ازمنه قدیمه مردم از اشیاء فوق الذکر که فعلاً برای ما نهایت لزوم را دارند محروم بودند . ، منزل ، پوشاک ،

اثاثیه ، لوازم تحریر و سایر ظروف و آلائیکه فعلاً جزو لوازم زندگانی انسانند در زمانی ابداً وجود نداشته اند . این آلات و ادوات را انسان با عقل و فکر خود اختراع نموده است و همه آنها را نه اینکه در يك زمان و پشت سر هم پیدا نموده بلکه بفاصله هزاران سال از یکدیگر به کشف آنها موفق گردیده است .

چندین نسل و سلسله در اثنای عمر خود همت براین گماشته اند که طریقه سهلی برای زندگانی انسان پیدا نمایند . و باید دانست هیچ نسل و ملتی برای شخص خود چیزی اختراع نه نموده ، بلکه مرده اند و مخترعات خود را برای اخلاف خود بیادگار گذاشته اند . هرچیز لازم و مفیدی منتشر گشته و بتالك عموم مردم رسیده است .

علمی که بما میآموزد چگونه تمامی اشیاء کشف و اختراع شده اند تاریخ نامیده میشود و اشخاصیکه وقایع زمان خود را برشته تحریر آورده اند موسومند بمورخین . ولی مورخ در زمانی است که مردم خواندن و نوشتن را بلد

باشند در صورتیکه میدانیم خواندن و نوشتن نیز از قدیم-
الایام نبوده و بعداً پیدا شده است ، بدینملاحظه تاریخ
بدو قسمت منقسم میشود : ازمنه تاریخی و ازمنه ماقبل-
التاریخ .

ازمنه تاریخی زمانهاییست که مردم خواندن و نوشتن
را بلد بوده و وقایع زمان خود را نوشته اند . اشخاص
ماقبل التاریخ تاریخی برای عالم انسانیت ننوشته اند و از این
جهت تحقیق زندگانی ماقبل التاریخ و نوشتن آن خالی از
صعوبت نمیشد ، ولی معینان علماء وسایل اطلاع بر این زندگانی
را نیز یافته و فعلاً معلومات زیادی در خصوص حیات
اشخاص ماقبل التاریخ در دست هست که هنوز هم ادامه
دارد . این معلومات بآدو وسیله عمده بدست آمده : اولی
حفر زمین ، که در اغلب جاها از کندن زمین خصوصاً
قبرهای قدیمی ظروف و ادوات واسباب زینتی با استخوان
های آدم مییابند که بمردمان آن زمان متعلق بوده است ،
از همین کشفیات و یک قسمتی از آنها انسان وضع زندگانی
اشخاص چندین هزار سال قبل را بدست میآورد .

وسیلهٔ دوم عبارت است از مطالعهٔ زندگانی اشخاص وحشی که بالفعل در حال حیات میباشند. وقتی که کشتی رانی بدرجهٔ کمال رسیده و اروپائیها جزایر اقیانوسیه و غیره را کشف کردند مشاهده نمودند که در اغلب نواحی هنوز اقوامی زندگی میکنند که در صورت ظاهر و وضع حیات خیلی متفاوت با اروپائیها میباشند، بسیاری از این قبیل اشخاص تفاوتی با حیوانات وحشی ندارند در بیشه ها زندگانی کرده با بدن عریان راه میروند و هر چه که در طبیعت پیدا میکنند از گیاه و میوه و غیره ناچخته می خورند. این اشخاص از منزل و اثاثیه نیز محروم بوده و برای مدافعه با حیوانات وحشی غیر از چوب و سنگ اسلحه ندارند.

از مطالعهٔ اوضاع این نژادهای وحشی اروپائیها فهمیده اند که بسیاری از اسلحه و ادوات آنها چندی قبل در اروپا نیز معمول بوده. و نیز کشف کرده اند که این نژادها همه در يك درجهٔ تمدن و تربیت نمیباشند بلکه در میان آنها اقوامی هم یافت میشوند که تربیت شان ترقی

کرده و حکومتی برای خود تشکیل داده اند . مطالعه این قضایا علما را بفکر میاندازد که اجداد متمدن آنها نیز مثل ایشان بوده اند و طبقات این نژادها نشان میدهد که متمدن این زمان نیز آن مراتب را طی کرده و به منتهای مقصود رسیده اند .

از روی این فرض علماء کشف کرده اند که اجداد مردمان متمدن این زمان در ازمنه قدیمه مانند وحشیان امروزی بوده اند . و از برکت این مطالعه نه تنها حیات شخصی و انفرادی انسان قدیم معین شده بلکه زندگانی اجتماعی و مذهبی آنها با افکار و عقایدشان نیز معلوم گردیده و هم چنین کشف شده است که چطور انسان زبان خود را تشکیل داده است .

تاریخ تربیه این اشخاص مافیل التاریخ است که ما می خواهیم بوسیله این کتاب بمطالعه کنندگان خود بدهیم

حیات مادی انسان اول

۱

مسکن انسان قدیم

انسان در ازمنه خیلی قدیم غیر از اشیائیکه در طبیعت یافت میشد چیز دیگری را مالک نبوده . لباس و منزل و سایر وسایل زندگانی که در اثنای هزاران سال اختراع شده معروف آنها نبود، از این رو مردمان در ابتدا تفاوتی با بهائم نداشتند ، بلکه حیوانات این مزیت را بر آنها داشتند که بدنشان از مو مستور بوده و میتوانستند خود را از سرما نگاهدارند ولی انسان از این پوشاک نیز محروم بود و از اینجهت نمیتوانست در هر جا زندگانی کند . بشر اول در نواحی زندگانی میکرد که در هر فصل گرم بوده و دارای زمستان نمیشد ، این قبیل نواحی بالطبع خیلی حاصلخیز و پر از همه قسم اغذیه میباشد ، و بدینجهت انسان میتواند در آنجا بدون زحمت و مشقت برای خود غذا و منزل پیدا کرده و بدون احتیاج بلباس زندگانی نماید .

حالا هم در این قبیل نواحی گرم اشخاصی هستند که
 بیه پوشاک محتاج نبوده با بدن عریان و سر برهنه و پای
 بی کفش زندگی مینمایند. این نژادهای وحشی منزل و
 خانه هم نداشته برای محفوظ بودن از جانوران و حیوانات
 اطراف خود را در شاخه های درختان یا غارها پنهان
 می نمایند.

اجداد ما قبل التاریخ ما تماماً زندگانی این نژادهای
 وحشی را داشتند ایشان نیز از ترس حیوانات وحشی شبها در
 شاخه های درختان و غارها اصرار حیات می نمودند.

۲

غذا

اشخاص ما قبل التاریخ ابداً آشنا بکار کردن نبودند
 به شخم کردن و کاشتن زمین را می توانستند و نه پختن
 نان و تهیه خوراک را میدانستند و هر چه که در طبیعت
 می یافتند از میوه ها، ریشه های نباتات، تخمها یا حیوانات
 كوچك دریائی خورده و از حیوانات مختلفه دیگری

که در روی زمین پیدا میشد از قبیل وزغ ، موش ، گربه
سگ و اقسام آنها تغذیه می نمودند . از شنیدن اسامی
قسمتی از این حیوانات ما نفرت می کنیم ولی در سایه
عادت است که آنها با نهایت اشتها و میل تناول مینمودند .
در اینزمان هم ملتتهائی هستند که موش و وزغ و ماخ
را باندازه که ما به گوسفند و مرغ و اقسام آن میل داریم
دوست داشته و می خورند . در ممالک ما نیز در زمان
خطی و خشکسالی مردم اشیائی می خورند که در سایر
اوقات ابداً گرد آنها نمی گردند .

اشخاص ماقبل التاريخ مثل مردمان زمان خطی بودند
زیرا ترتیب تهیه غذا را بوسیله کار کردن نمیدانستند و
برای رهایی از چنگال مرگ هر چه که می یافتند بناچار
می خوردند .

زندگانی بدوی (چادر نشینی)

وقتیکه ما کسی را دیده و می خواهیم با او آشنا
باشویم سؤال میکنیم اهل کجا بوده و وطنش کجا است .

اشخاص ماقبل التاريخ نه تنها بی خانه و منزل بودند بلکه وطن هم نداشته و مجبور بودند از محلی به محل دیگر کوچ کنند که غذا برای خود پیدا نمایند. در این عصر هم اشخاص زیادی موجودند که مجبور میشوند وطن خود را ترك کرده و بشهر دیگر برای کار بروند؛ مثلاً از قصبات و شهرهای كوچك به تبریز و طهران می آیند. این قبیل اشخاص را کوچ نشین نمیتوانیم بگوئیم زیرا ایشان وطن و منزل دارند و قادر هستند هر وقت که بخواهند مراجعت نمایند بعلاوه آنهاست که برای پیدا کردن کار شهری میروند مدت زیادی میمانند، زندگانی اشخاص ماقبل التاريخ بکلی طور دیگر بود آنها برای یافتن کار از جایی بجای دیگر میرفتند بلکه بجاهائی کوچ میکردند که طبعاً حاصلخیز و پر نعمت بود و وقتی که اغذیه موجوده در يك محل را خورده و با تمام میسرانند برای تأمین معاش بمحل دیگر میرفتند در نتیجه این کوچ و مسافرتها میاموختند که در هر فصلی در کدام محل میوه های زیاد هست و چه وقت روی کدام نباتات حشرات و کرمها و سایر حیوانات دیگر پیدا میشوند.

برای جلوگیری از گرسنگی بود که بافتضای وقت و محل از جائی بجای دیگر کوچ میکردند .

برای این قبیل اشخاص کوچ نشین تهیه منزل خیلی مشکل بود زیرا با داشتن منزل مجبور باقامت دائمی در يك محل بوده و در اینحال خوراکشان تمام شده از گرسنگی می مردند .

۴

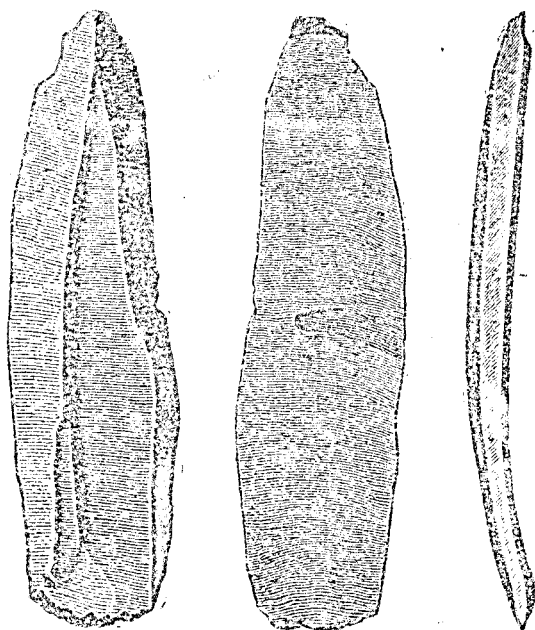
ادوات و اسلحه^۱ اولیه

در جنگلهائیکه پر از حیوانات وحشی میباشند سیاحت کردن و جستجوی غذا نمودن خیلی مشکل است ، شخص بی اسلحه در این قبیل مکانها عوض اینکه غذائی برای خود پیدا کند خود غذای حیوانات وحشی می گردد . امروزه برای رفتن باین بیدیه های پر خطر مردم همراه خود تفنگ و طپانچه و سایر اسلحه تکمیل شده را میبرند ولی کجا بود این قبیل اسبابها برای انسان اول که نه آهن را میشناخت و نه فلزهای دیگر را . در جاهائی هم که

حیوانات وحشی نیستند باز تهیه غذا خیلی آسان نیست زیرا اغلب اوقات دیده میشود که میوه ها در سر درخت خیلی رسیده اند ولی برای چیدن آنها دست نمیرسد یا ریشه های بعضی نباتات چنان در خاک فرو رفته اند که با انگشتان و ناخنها بیرون آوردن آنها مشکل است و هم چنین پوست بعضی از گردها آنقدر سخت است که شکستن آن با دندان غیر ممکن میباشد. حالا در مقابل این قبیل مشکلات و سخت تر از آنها انسان معطل نمیشود، کلنگ های خوب، بیل، چکش، کاردها و بسیاری آلات دیگر باآسانی این مشکلات را رفع میکند. اما اشخاص اولیه هیچیک از اینها را دارا نبوده آلات و حربه های اولیه خود را از اطراف خود در همان جائیکه غذای خود را یافته بودند پیدا میکردند، حربه و آلات اولیه انسان چوب و سنگ بوده.

کاردهای سنگی

مردمان قدیم با چوبهای دراز از درختهای بلند میوه می چیدند و با یک چوب سر تراشیده ریشه نباتات را از



کاردهای سنگی

زمین بیرون می‌آوردند و با سنگ گردو را می شکستند،
 با همین چوبها و سنگ ها خورد را از حیوانات هم حفظ
 میکردند .

بعد از یافتن این آلات و اسلحه اولیه انسان بتدریج
 آنها را تکمیل و موافق احتیاجات خود درست نموده
 است وقتی که مشاهده کردند که بایک سنگ ، سنگ

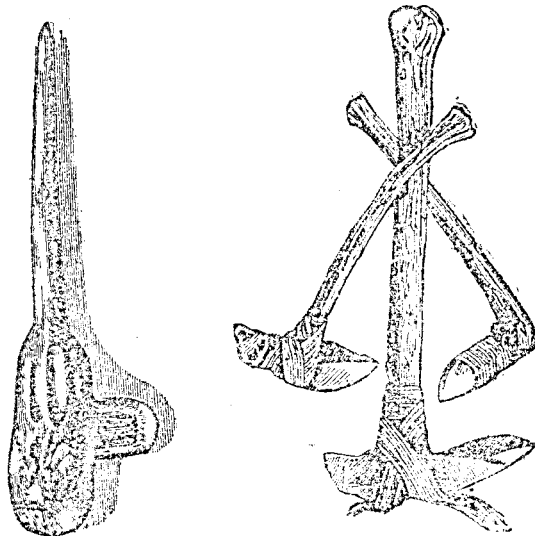
دیگری را شکستن ممکن است نوک آن سنگها را باشکال مختلف ساخته ، برای بریدن چیزی يك طرف سنگ را تراشیده و آن را بصورت کارد در میآوردند و برای سفتن و سوراخ کردن نوک آن را نیز مینمودند .

در تهیه این آلات و اسلحه سنگ چخماق ، خدمت زیادی میکرد زیرا باسانی شکسته و باشکال مختلفه در میآید اشخاص قدیم علاوه بر سنگ و چوب از استخوان و دندان و شاخهای حیوانات نیز استفاده مینمودند .

چکش و تبر اول

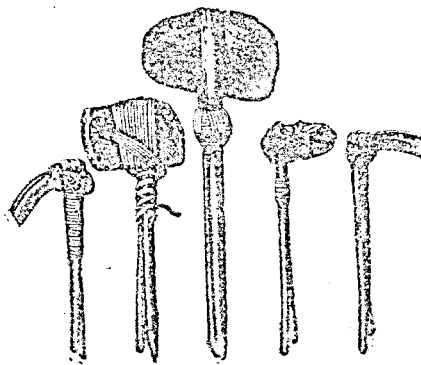
بشر بعد از پیدا نمودن اسبابهای اولیه به تکمیل آنها میپردازد تجربه باو نشان میدهد که چوب دراز با قوه تر از چوب کوتاه میباشد از اینجا پی میبرد که بسر اسلحه سنگی دسته درازی از چوب وصل نماید . برای ساختن دسته چوبی فقط لازم است سنگ تراشیده شده را خوب بسر چوب به بندد تا محکم باشد ، طریقه آنرا هم مردمان پیدا نموده

یجای ریسمان پوست درختان و بعضی نباتات مثلاً شاهدانه
را بکار میبردند همینکه باین ترتیب سنگ تراشیده را



تبرهای سنگی

بسر چوب بستند چکش و تبر اختراع گردید.
وقتی که سر سنگهای مزبور تراشیده نبود چکش



چکشها و تبرهای سنگی

و وقتیکه تراشیده و تیز بود تبر را تشکیل میدادند. این
حربه ها نه تنها بخوبی رفع احتیاج مینمودند بلکه برای
بدست گرفتن هم مناسب و راحت بودند.

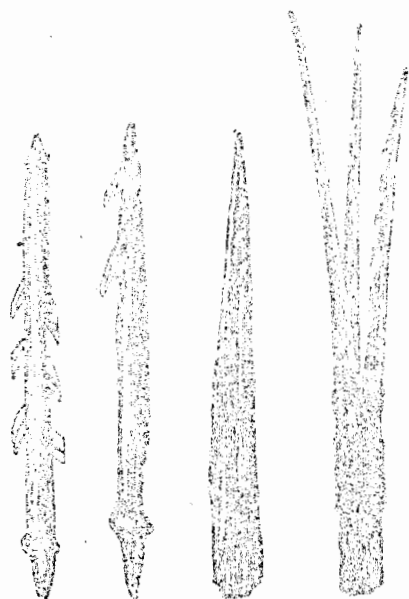
۶

صید

همینکه انسانهای اولیه تبر و چکش را اختراع نموده
مسلح گردیدند دیگر از جانوران ترس نداشتند. و نه اینکه تنها
از آنها نمیترسیدند بلکه می توانستند برای ازدیاد غذای
خود آنها را شکار نموده و حیواناتی را که سابقاً از آنها
فرار کرده و پنهان می شدند بقتل برسانند. و از آنوقت
است که شروع بشکار نمودند.

هرچند با تبر و چکش سنگی جنک کردن با حیوانات
خیلی آسان بود ولی کاملاً بی خطر هم نبود، زیرا لازم
بود بمحیوان آنقدر نزدیک شوند که چکش یا تبر بآن اصابت
نماید و در اثنای این تقرب اتفاق میافتاد که جانور بروی
او بسته و پاره اش میکرد این مسئله انسان را وادار بتأمل

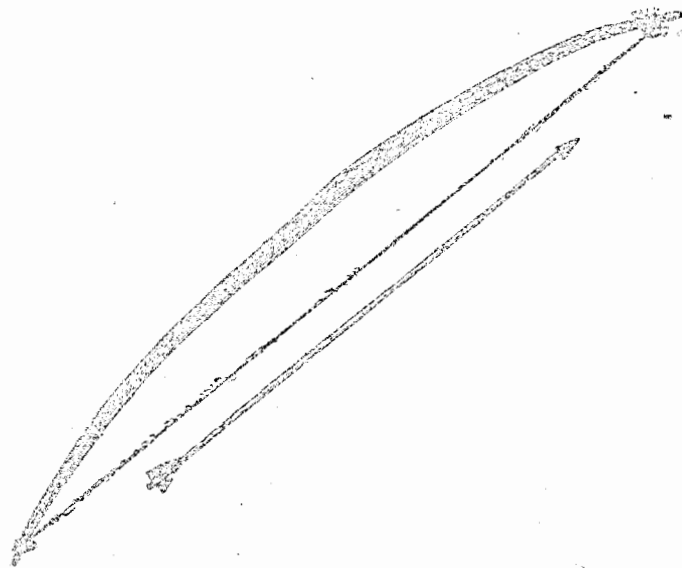
نمود که اسبابی اختراع نماید که از دور بتواند با حیوانات
 بجنگد، تا اینکه بالاخره موفق بیافتن فلاخن و نیزه گردید
 برای ساختن فلاخن دو سر یک پارچه پوست یا چرم را
 سوراخ کرده و باریسانی که از اقسام پوستهای درختان
 بدست میآید می بستند و با آن از دور و با قوه زیاد
 سنگ می انداختند. فلاخن هنوز هم میان اطفال بجای
 بازیچه معمول است.



اسلحه از شاخ و استخوان

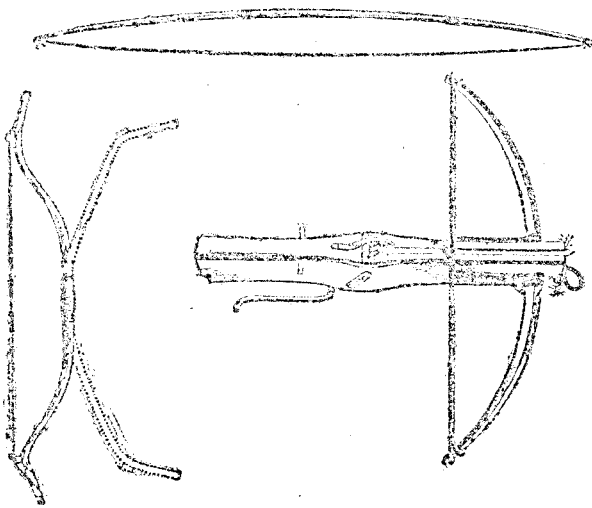
نیزه را هم که از دور می اندازند خیلی قوت لازم دارد

در مملکت ما هنوز هم کرد ها نیزه را استعمال می نمایند و آن يك چوب درازی است که به دو سرش دو پیکان تیز آهنی زده شده ، وسط چوب را میگیرند و بعد از چند حرکت ول میکنند . مردمان اولیه نیز نیزه های خود را باین ترتیب درست میکردند فقط با این تفاوت که پیکان ها را بجای آهن از سنگ یا استخوان می ساخته اند . بعد از مدتی این اسلحه انسان را قانع ننمود زیرا در استعمال



کمان و تیر

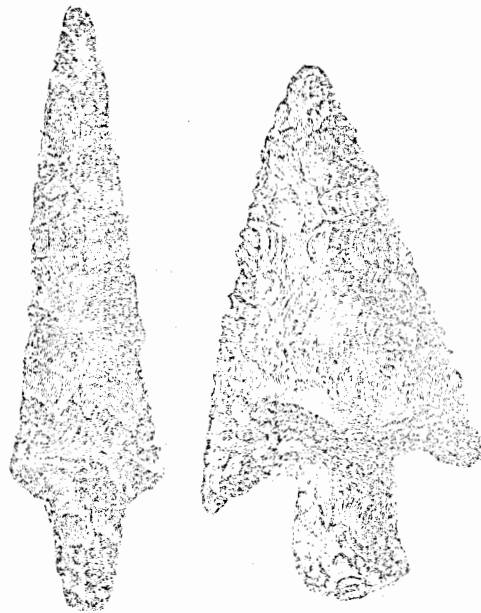
آنها بازوی او خسته میشد برای استخلاص از این نا
راحتی بفکر اختراع اسلحه دیگر افتاده و نایل گردید .
شاخه های تر و خم شونده درخت را برداشته و بشکل
نیم دایره منحنی نمود بعد دو سرش را بواسطه ریسان
نازکی بسته و کمان بدست آمد . انداختن نیزه با کمان خیلی
آسان است فقط ایندفعه لازم بود نیزه را خیلی کوتاه
نموده و پیکان را در يك طرف آن قرار داد ، نیزه که
باین ترتیب ساخته شده تیر نامیده میشود .



کمان ها

ساختن و بکار بردن کمان خیلی آسان است حالا هم

اطفال از این کمان ها درست کرده و عوض بازچه بکار
میرند ، تیر را روی کمان گذاشته و يك سرش را که روی
زه است با انگشت ابرام دست راست بازه کمان کشیده
و یکدفعه رها میکنند . تیری که باین ترتیب انداخته میشد
عم خیلی راه میرفت و هم با قوه زیاد هدف را میزد



تیر از سنگ چخماق

۷

عص حجر

اسلحه و ادوات اختراعی اشخاص اول خیلی خشن

و ناراحت بودند با این ادوات آنها نمیتوانستند کارهای
 مرکب را زود زود انجام بدهند . ولی حیات آنها نیز
 خیلی ساده بود و بدون اینکه با احتیاجات بزرگ مصادف
 شوند با همان ادوات و اسلحه سالهای دراز زندگانی کرده
 اند تا به تدریج ادوات تکمیل درست نموده بکار بردند .
 همیشه در موقع ساختن اقسام ظروف از سنگهای
 مختلف مشاهده می شودند که با سنگی ممکن است سنگ
 دیگر را تراشیده و به اشکال مختلف درآورد ، از آنوقت
 شروع بساختن اشیاء تراش دار مانند تبر ، چکش ، دستاس



تبر و چکش تراشیده

و امثال آنها نمودند .

ازمنه که بشر قدیم احتیاجات خود را با ادوات سنگی
رفع می نمود عصر حجر نامیده میشود . این عصر چندین
هزار سال امتداد یافته و بدو قسمت منقسم میشود :



دستاس

قسمت اول زمانیت که مردم ادوات ساده و خشن
استعمال می نمودند و به عصر حجر قدیم نامیده میشود و
قسمت دوم ایامی است که اسلحهای سنگی تراشیده و
نا اندازد خوب ، معمول و مستعمل بوده است که عصر
حجر جدید نام دارد .

وسیله نگاهداشتن گوشت و ماهی

با وجود اسلحهاییکه مردم پیدا می کردند باز نیمه

گرسنه بودند زیرا با امید صید زندگی کردن غیر از این نتیجه نمیتوانست بدهد. يك روز زیاده از اندازه شکاری یافتند و چندین روز چیزی بدستشان نمی آمد. طریقه نگاه داشتن گوشت را هم نمی دانستند که مازاد احتیاج خود را برای روزهای دیگر نگاه آرند. حالا ما وسایل حفظ اشیاء را برای مدت زیاد میدانیم مثلاً گوشت را قیله کرده ماهی را بوسیله خشک کردن یا نمک زدن نگاه میداریم، سبزیجات را در سرکه نگاهداشته و از میوه ها مربا درست می نمائیم.

مردمان قدیم معلوماتی راجع به این وسایل نداشتند هر چیزی را بهمانطور که می یافتند تمام ناپخته می خوردند و هر وقت که زیادی را برای روز دیگر نگاه میداشتند گندیده و خراب میشد. بالاخره بعد از گذشتن بسی قرن ها خشک کردن گوشت و ماهی را یاد گرفته اند.

باین ترتیب که اضافاً ملتفت شدند که تکه های نازك گوشت ها ئی که با کارد های سنگی یا استخوانی بریده شده اند در اثر حرارت آفتاب گذشته از اینکه متعفن

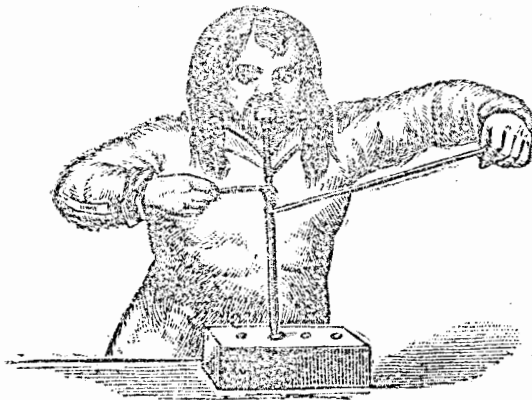
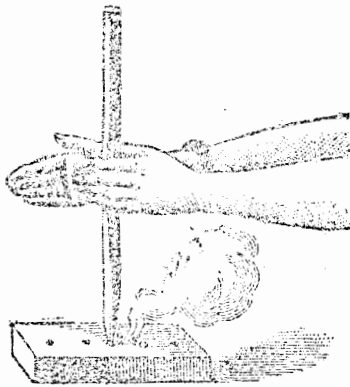
تمی شود چین خورده و طعم خوبی هم پیدا میکند از آن وقت است که به خشکاندن گوشت و ماهی عادت میکنند و از آن بعد زیادی گوشت را برای روزهای گرسنگی خود نگاه داشته و هنگام رفتن برای شکار و صید ماهی یا خود توشه می بردند .

۹

پیدایش آتش

پیدا شدن آتش در عصر حجر خیلی مشهور و تقریباً مسلم است . حالا این مسئله باندازه عادی و سهل میباشد که طفل هم به تهیه آتش قادر است و برای او يك کبریت کفایت میکند . اندازه لزوم آتش هم بر همه ما معلوم است بوسیله آتش است که گرم میشویم ، نان درست کرده خوراك می پریم ، معدنهای مختلف را ذوب نموده و از آنها اشیاء بسیار میسازیم . ولی اشخاص قدیم در این خصوص فکری هم نداشتند زیرا که روشن کردن آتش برای آنها مجهول بود . آدمهای آن زمان از روشنائی شب نیز محروم بودند همینکه ظلمت جهان را فرا میگرفت در میان

تاریکی تمامی شب را از بیم و وحشت لرزان بوده و می
ترسیدند که حیوانات درنده از اطراف بایشان هجوم و
آنها را پاره کنند و بدین ترتیب با کمال بی صبری انتظار
روشنائی را میکشیدند تا خود را از شر حیوانات حفظ
کنند.



آلات استخراج آتش

اینرا نیز باید دانست که در نظر اشخاص قدیم آتش چیز خیلی غریب و غیر عادی نبود، زیرا از دیر زمانی دیده بودند که چگونه در موقع انقلاب هوا روشنائی در هوا پیدا میشود و چگونه صاعقه بروی درختها افتاده آنها را سوزانده و حریق حاصل میکند، اما این آتش انسان را بترس میانداخت برای او آتشی لازم بود که بدلتوا خود روشن کرده و بمیل خود خاموش نماید.

استخراج این چنین آتش را نیز بالاخره آدمها پیدا نمودند وقتی که از سنگ یا چوب اسبابها درست مینمودند بروزی مشاهده کردند که دو چوب خشک وقتی که بیکدیگر اصطکاک پیدا میکنند اول گرم شده بعد میسوزند. بعد از مشاهده اینحال آلاتی درست کردند که استخراج آتش را برای ایشان آسان نمود و معمول تر از همه آنها نخته مسطح خشکی بود که رویش چند سوراخ داشت، روی آن سوراخها يك چوب خشك گذاشته حرکت میدادند تا سرش مشتعل میشد، روی این چوب شعله ور همانساعت برگ و عاف خشك ریخته و بالای آنها شاخه های چوب کلفت را میچیدند که محترق شوند.

حالا هم ملت‌های زیادی هستند که با همین ترتیب آتش خود را بدست می‌آورند .

خیلی وقت بعد از این مردم با استخراج آتش از سنگ چخماق شروع نمودند .

۱۰

منازل اولیه آدم

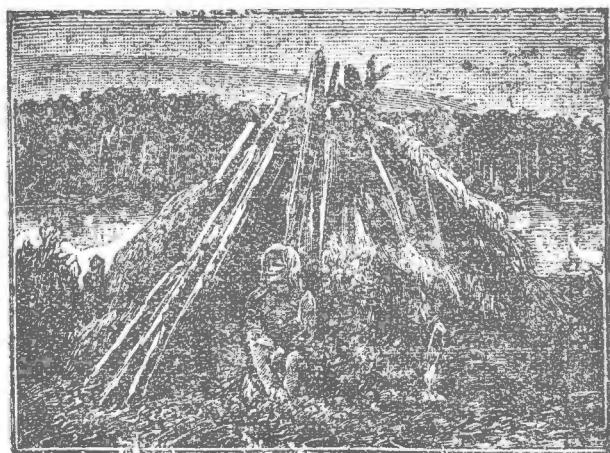
منافع حاصله از آتش خیلی بود وقت سرما مردم در مقابل آن گرم میشدند ، شبها پهلوی آن خوابیده و از این جهت ترمی از حیوانات نداشتند و بعلاوه میتوانستند بنواحی سردی مسافرت کنند که قبلاً قادر بر رفتن بدانجاها نبودند و می توانستند با آتش گوشت و میوه و اقسام خوراک را بپزند که البته هم مطبوع تر و هم مفیدتر از خوردن ناپخته آن بود .

با مشاهده اقسام منافع آتش مردم شروع میکنند او را بجای خدا پرستش نمایند . حالا فکر میکنند طریقه پیدا نمایند که آتش خدا وقت زیادی بسوزد ، روزهایی که باد یا باران بود آتش یا سبب حریق میشد و یا

خاموش میگشت وبعلاوه استخراج آن بوسیله بهم سائیدن
دو تخته خیلی زحمت داشت .

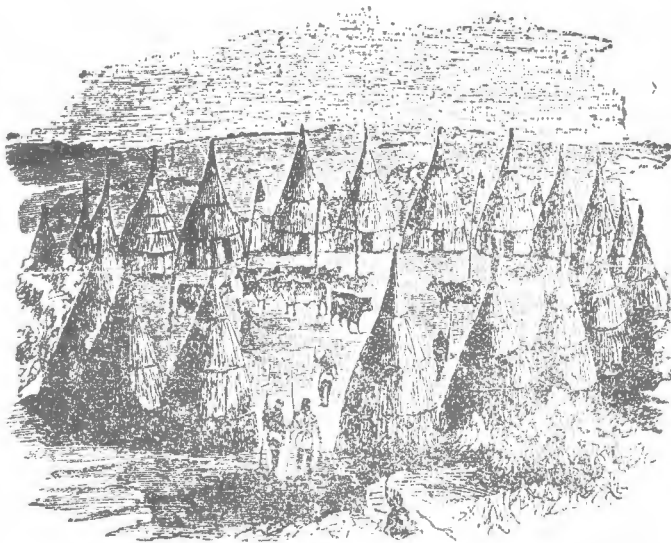
این بود که اول بخیال گرفتن جلو باد دیواری در
مقابل آن از چوب یاسنگ بنا کرده ، بعد ملاحظه می
کنند که همیشه باد از یکطرف نیامده بلکه از جهات
مختلفه میوزد بدین سبب اطراف آتش را هم بادیوار
مسدود کردند و برای محافظه آن از باران رویش را
پوشیدند و بدین ترتیب خانه اول بدست آمد .

در اول بنای این خانه فقط برای این بود که آتش
خدارا همیشه شعله ور نگاه بدارند ، بعد زمانیکه برای



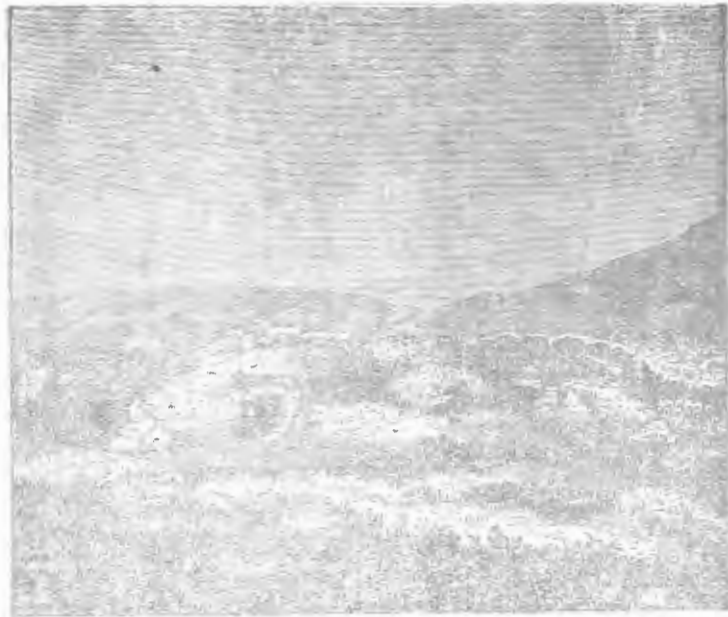
یکقسم از منازل وحشی ها

اقامت بجا های سرد حرکت کردند خانه هائیکه بترتیب
 فوق ساخته شده بود منازل اولیه انسان شد .
 نظر به نواحی و مناطقی که مردم در آنجا سکنتی
 داشتند منازل هم متفاوت بود . منازل ساکنین مناطق
 گرم خیلی محکم نبود همینکه چند چوب روی زمین نصب
 کرده و روی آنرا می پوشیدند خانه میشد ؛ منازل نواحی



خانه های ساخته شده از ق

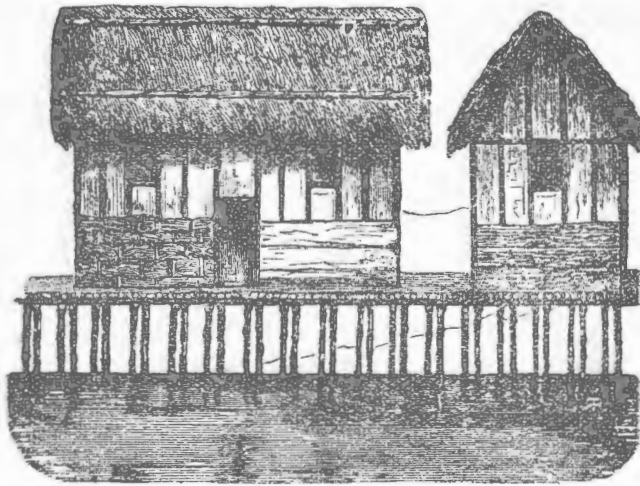
سرد بالعکس خیلی محکم بود . منازل ساکنین نواحی
 دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها بالکلیه شکل دیگر
 داشت ، برای مدافعه خود از اقسام حشرات زهر دار



قسم دیگر از منازل وحشی‌ها

خانه‌های خود را در وسط آب بنا می‌کردند. در میان آب بفاصله کمی از ساحل چند تیر زده روی آن را با تخته پوشانده و خانه درست می نمودند.

این قبیل منازل بتوسط تخته یا پل‌های تخته و یا قایق‌ها با سواحل مربوط بودند.



خانه های ساخته شده در وسط آب

۱۱

لباس

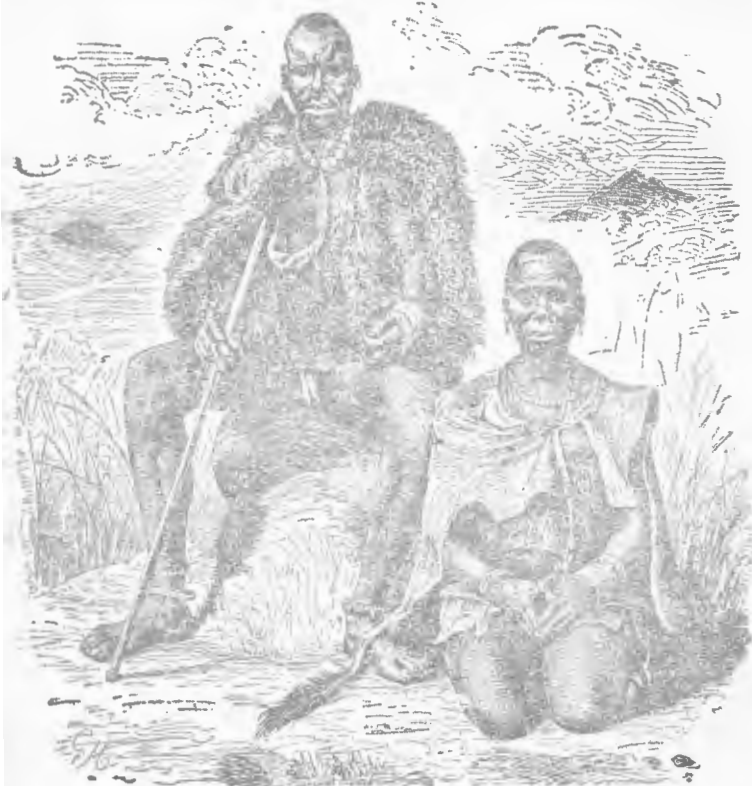
اشخاص قدیم لباس نداشته و در صورت اقامت در
 ممکنه گرم بلباس محتاج هم نبودند. حالا هم در نواحی
 گرم مردمانی هستند که لخت زندگانی میکنند.
 بعد از یافتن آتش و ساختن منزل وقتی که برفتن
 محلهای سرد شروع نمودند دیگر گردش بی لباس ممکن نشد
 و همیشه کنار آتش نشستن نیز امکان نداشت زیرا که
 انسان از گرسنگی میمرد.

آنوقت مردمان مشاهده مینمودند که حیوانات تری
از سرما ندارند زیرا بدن آنها با پشم گرم پوشیده شده است.
بعد از ملاحظه حال حیوانات آنها نیز به پوشیدن پوست



وحشی که خود را با پوست پوشیده

حیواناتیکه کشته بودند شروع میکنند ولی این قسم لباس
انسان را راضی نمی نمود زیرا که پوست دباغی نشده هم
زبر است و هم خوب به بدن نمی چسبد ، کم کم دباغی
کردن پوستها را یاد میگیرند . اول زیر پوست را تمیز
کرده در رودخانه می خیسانند و با دست مالیده نرم می
نمودند بعد وقتی که با اقسام نباتات از قبیل ملزو و غیره



وحشی‌ها که خود را با پوست و چرم پوشانده اند

آشنا شدند شروع کردند به دباغی پوست بوسیلهٔ مازو و پوستی که باین ترتیب دباغی میشد خوب به بدن می‌چسبید .

بعد بافتن پارچه‌های مختلف را از الیاف نباتات که شبیه به ابریشم بودند یاد گرفته‌اند . پارچه‌های اولی انسان خیلی ساده بود مثل بوریا و حصیرهای ما . تحصیل نخ و پارچه را از پشم مردم خیلی بعد یاد گرفته‌اند . بجای سوزن نیز خارهای درختان و استخوانهای نازک حیوانات مخصوصاً ماهیان را بکار می‌بردند زیرا که در آنوقت با معدنیات آشنا نبوده و از آنجهت ساختن سوزن را از فلزات نمیدانستند .

استعمال فلزات

ذوب فلزات و استعمال آنها را برای ساختن اشیاء مردمان خیلی دیر (یعنی بعد از آنکه بکار بردن آتش را خوب دانسته‌اند) یاد گرفته‌اند . از قدیم الایام در عالم طبیعت فلزات متعدده را مشاهده کرده ولی چون از

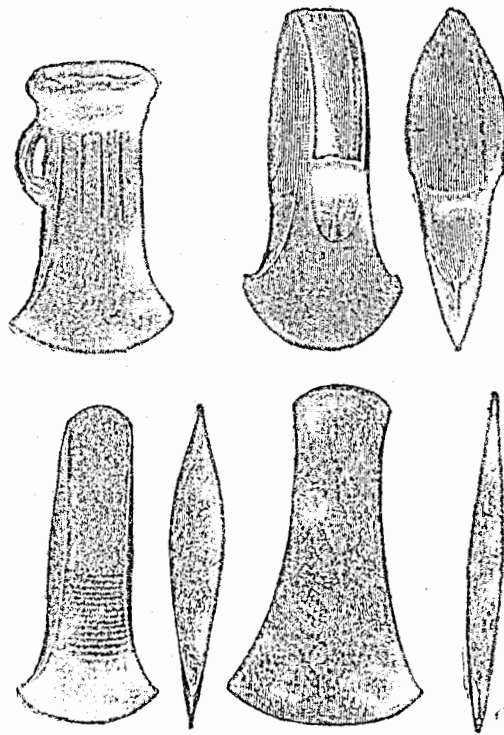
وجود آتش محروم بودند از ذوب فلزات مزبور و استفاده از آنها نیز بهره نداشتند .

قبل از همه فلزات مس را شناخته بودند زیرا که مس در طبیعت بحد وفور یافت میشود ولی چون مس خالص نرم میباشد ساختن اشیاء از خالص آن ممکن نیست در ابتدا این فلز درخشان را برای زینت بکار می بردند . بعد که آتش را یافته و اشیاء مختلف را بواسطه آن ذوب می نمودند مشاهده کردند که همبکه مس و قلع یکجا ذوب شوند سخت تر شده و برای ساختن آلات خیلی مناسب می گردد . مخلوط مس و قلع برنج نامیده میشود .

برنج خالص در طبیعت پیدا نمیشود بلکه با اختلاط قلع و مس و ذوب آنها در یکجا بدست میآید . آنرا هم مردمان خیلی بعد ملتفت شده و پس از فهمیدن آن بساختن اسبابهای خود از برنج شروع میکنند . از آن زمان است که عصر مفرغ شروع شده و چندین هزار سال امتداد داشته است .

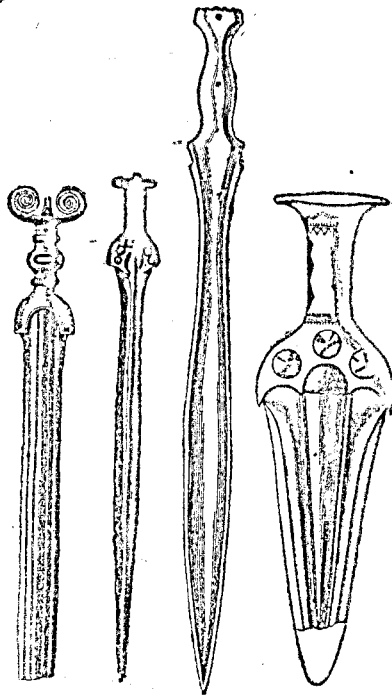
همان وقتی که مردم با برنج آشنا بودند آهن را هم

شناخته اند ولی ذوب و تصفیه آهن خیلی مشکل تر از
برنج میباشد بآن سبب استعمال برنج هم زود شروع شده
و هم مدت زیادی ادامه داشته است .



ادوات ساخته شده از برنج

اما همینکه مردم بذوب آهن موفق شدند شروع
کردند بساختن ادوات و اسلحه خود از آن، زیرا که
آهن از برنج محکم تر میباشد و از آنوقت شروع میشود



خنجر و شمشیرهای ساخته شده از برنج

عصر آهن که تا زمان ما ادامه دارد. حالا برنج را فقط در ساختن بعضی لوازم و اسباب زینت منزل بکار میبرند. بعد از یافتن برنج و آهن و شروع اعصار مفرغ و حدید مردم تماماً اسبابهای سنگی را ترك ننموده بلکه قسمتی از آنها مثلاً دستاس و هاون سنگی و غیره را تا امروز نگاه داشته اند.

ظروف

در میان اسبابهائی که انسان بکار میبرد ظروف نیز نهایت لزوم را دارند. وقتی که مردم اسبابه‌های خوب نداشتند ظروف را نیز از طبیعت برداشته و بجای ظرف برگها و پوستهای درختان، سنگهای مسطح، کدوهای بزرگ، پوست نارگیل و همچنین جفجه انسان یا حیوانات را بکار میبردند.

بعد از بدست آوردن اسبابه‌های اولیه مردم کم‌کم شروع کرده‌اند بساختن ظروف از چوب، ولی با این ظروف چوبی و باسید هائیکه از شاخه درختان درست میشد گرم کردن آب و پختن خوراک روی آتش ممکن نبوده و ظرفها فوراً می‌سوزند، جوشاندن آب روی آتش وقتی ممکن شد که اشخاص بساختن ظروف از خاک رست پخته شروع کردند. پختن خاک رست را در آتش تصادفاً یاد گرفته‌اند:

در موقع سستن اشیاء مختلفه در آب مشاهده کرده

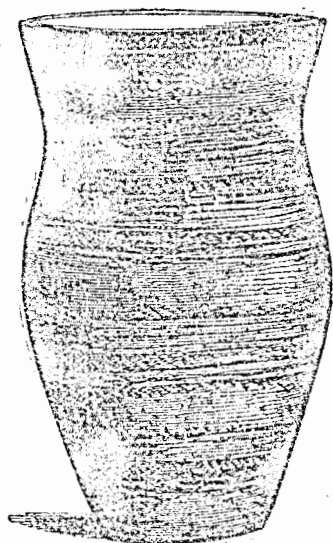
بودند یکنوع خاک سرخی هست که مانع از نفوذ آب است بدینمعنی همینکه خاک مزبور در آبست قسمت خارجی آن



ظروف از خاک رُست

تر شده و قسمت داخلی اش خشک میباید. این خاک سرخ همان خاک رُست است که بعد از ملاحظه آن در صدد برآمدند توی سبدهای خود را از آن اندود نمایند که آب خارج نشود. توی این سبدها ریختن آب ممکن بود. بعد می خواهند با این ظرف روی آتش آب گرم

نمایند لهذا آن را از آب پر کرده روی آتش می گذارند
و فوراً مشاهده می کنند که چوبها سوخته و کل دست
شکل ظرف روی آتش مانده و محکم تر از اولی گردید.

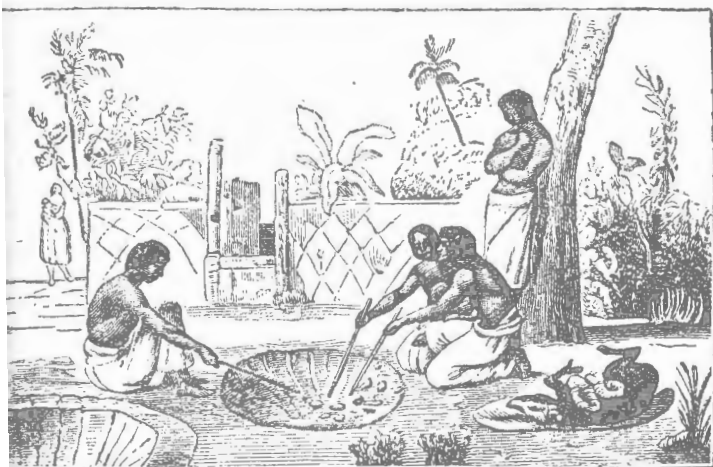


ظروف ساخته شده از گل که جای شانه های سوخته نمایان است

بعد از این تصادف و یاد گرفتن پختن گل مردم شروع
کنند بساختن اقسام مختلف ظروف گلین از قبیل آبجوری،
نوزه، خم و غیره که هنوز هم ما استعمال می کنیم.
ساختن ظروف شیشه و فلزی را خیلی بعد از این
ارمخ یاد گرفته اند.

جوشانیدن آب

تا آن دم که مردم ظروف گلی نداشتند از وسایل جوشاندن آب محروم بودند و مادام که آب نجوشد بختن چیزی ممکن نیست از اینجهت بعد از یافتن آتش هم مدت زیادی مردم تنها کباب گوشت و ماهی و میوه ها را می خوردند . برای کباب کردن هم چندین قاعده می دانستند یا گوشت را روی آتش می انداختند تا کباب میشد یا با سیخهای چوبی کباب کرده و یا سَنَك را گرم نموده و گوشت



تهیه نان روی سَنَك

را روی آن می بختند . نان را هم روی سنگ درست می نمودند : روی آتش سنگ مسطحی می گذاشتند و همینکه گرم می شد پارچه های خمر را روی آن قرار داده باچوب اینطرف آنطرف میکردانیدند تا بخته میشد .

در آن زمان مردم آب را هم بوسیله سنگ گرم می نمودند در ظرفی که از تنه درخت ساخته شده بود تا نصف آب می ریختند و تری آن سنگهای گرم سرخ شده را فرو میبردند گرمی سنگ ها به آب اثر کرده و خود سرد میشدند بعد آنها را خارج کرده و سنگ تازه گرم می گذاشتند و با تکرار نمودن این عمل آب را آن اندازه گرم میکردند که رفع احتیاج نماید .
هنوز هم ملتھائی هستند که آب را بوسیله سنگ گرم نموده و نان را نیز بدان وسیله می پزند .

زینت

آرایش و تزئین از خصایص و احتیاجات اولیه انسان بوده و این احتیاج را قبل از پوشیدن لباس درك کرده

است . مردم وقتی احتیاج بلباس را احساس نمودند که بجا
های سرد مسافرت کردند ولی حس خود آرائی و خوب
جلوه گر شدن را هرجا و همه وقت می فهمیدند .

این حس در میان حیوانات هم طبیعی است در بعضی
اوقات معین سال تقریباً همه حیوانات و مرغها پر و پشم
خود را تغییر داده و قشنگ میشوند ، به عبارت اخری با
زینتهای طبیعی خود را زینت میدهند . هر چند که در
انسان هم حس مزین شدن طبیعی است ولی طبیعت نه
برهای قشنگ مرغان را باو داده است و نه موی حیوانات
را ولی بجای آنها عقل را بآنها ارزانی داشته است و بواسطه
آن عقل بشر توانسته است خیلی اسبابهای زینت برای
خود درست نماید . مردمان قدیم زینتهای خود را از
طبیعت گرفته و برای آراستن خویش بکار می بردند از قبیل
گلها ، برگهای درختان ، پرهای رنگ رنگ مرغها ،
پوستهای حیوانات و هم چنین دندانهای مردمان یا حیوانات
مرده و امثال آنها

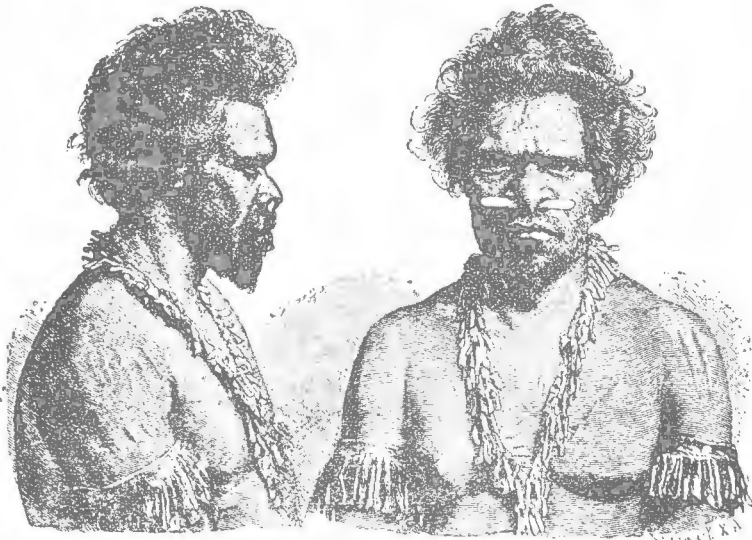
مردمان برای اینکه خوب جلوه گر بشوند جهد می



زن که خود را زینت داده

کردند که خود را به بعضی از مرغها یا حیوانات شبیه نمایند و بدین ملاحظه موی سرهای خود را باقسام مختلف درست کرده صورت و بدن خود را ملون می نمودند و با اینوسایل مختلفه خود را زینت می دادند.

حالا هم ملتھائی هستند که برای زینت دادن خود صورت و بدن خود را رنگ میزنند همانطور که اجداد ما در چندین هزار سال قبل معمول میداشتند



مردان وحشی که خود را زینت داده اند

بعد از شناختن فلزات و سنگهای قیمتی و شیشه مردم کم کم زینتهای خود را هم تکمیل کرده اند. طلا و نقره مدت زیادی فقط برای زینت مصرف میشد و برای سکه و پول اشیاء دیگر را استعمال می نمودند.

چطور حیوانات را اهلی کرده اند

وضعیت نیم کرسنگی مردمان قدیم زمانی باآخور رسید که توانستند حیوانات وحشی را اهلی نمایند. در مشاهده

حال بعضی از حیوانات ملاحظه کرده بودند که آنها نیز از غذاهائی که خود انسان می خورد تغذیه می نمایند از آن جمله می باشد سگ. سگ عموماً بغذای خیلی کم قانع بوده و اگر نزد او چند استخوانی بیندارند بانسان انس گرفته و ابداً از او دور نمیشود، بعد از مشاهده این مردم شروع کردند به اهلی نمودن سگها عده زیادی از این حیوانرا نگاه داشته و آنها را برای غذای خود چاق و فربه می نمودند.

در این زمان کار انسان خیلی آسان شد بعوض اینکه هرروز بشکار رفته و خود را بخطر بیندازد سگهای پرواری خود را می خورد خصوصاً می گویند گوشت سگ خیلی مطبوع می باشد. بعد از پی بردن بهنرها و لیاقتهای سگ مردم شروع کرده اند که او را بخدمتهای مختلف وادار نمایند مثلاً او را همراه خود بشکار برده و بوسیله او از جانواران دفاع می نمودند

انسان خوک و بعضی حیوانات دیگر را نیز اهلی می نماید، خوک مانند سگ دقت جو نبوده و همه چیز می

خورد به علاوه زود تر از سگ فربه میگردد . برای اهلی
نمودن حیوانات قواعد زیادی میدانستند ، معمول تر از



شکار مردمان وحشی

همه این بود که بچکان حیوانات را از کوچکی نگاهداشته و بزرگ می نمودند.

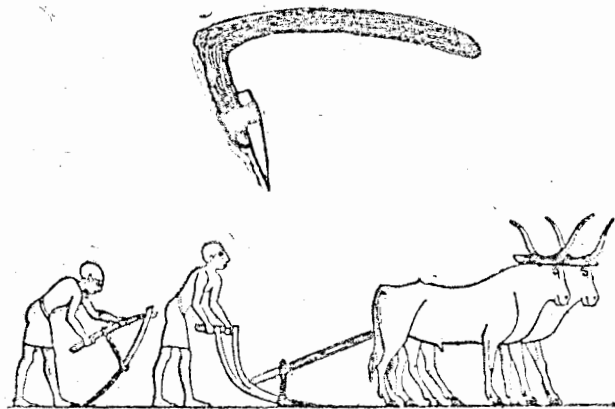
با آن که مردم حیوانات و مرغهای زیادی اهلی نموده اند هنوز پرندگان و حیواناتی هستند که به اهلی کردن آنها مرفق نشده اند این قبیل حیوانات و مرغها را ما وحشی می نامیم و هر چند که بعد از اهلی کردن حیوانات مردم از جهت غذا خیلی خاطر جمع شده و احتیاج به دویدن اینطرف و آنطرف برای شکار نداشتند ولی مدت زیادی بطور کوچ نشینی زندگی می کردند زیرا که حیوانات اهلی شده آنها نیز از قبیل اسب، کوسفند، بز و گاو کوچ نشین بوده و همیشه در يك محل اقامت نمی نمودند. مردم مشاهده کرده بودند که این حیوانات زمانیکه وحشی بودند دسته دسته از محلی به محل دیگر می روند برای اینکه از سرما یا گرما بفرارند و بدینملاحظه مردمان هم به کوچ نشینی خود ادامه داده اند.

حالا هم در مملکت ما آنهاستائیکه صاحب کله و ربه هستند در تابستان بکوهستانها و دریا نیز باراضی پست می روند

زراعت

هنگام گردش در جنگلها و خوردن میوه و تخم و ریشه
 ها مردمان اولیه خیلی زود با نباتات مختلف آشنا شده
 بودند. آنها دیده بودند که همینکه تخمی از يك درخت
 بزمین افتاد در همان محل روئیده و از همان تخم یامیوه بار
 میدهد، ولی در ابتدا باینمسئله اهمیت زیاد نداده و ابداً
 خیال نمیکردند که میتوان تخمی را کاشته و از آن محصول
 زیاد برداشت. بشر در آنوقت صاحب آن فهم نبود که
 فکری برای آتیۀ خود بنماید زندگانی او روزانه بود و
 میوه و تخمی که در یکروز می یافت برای او خیلی پرفیض
 بوده جرأت آن را نداشت که آذوقۀ تحصیلی امروز را
 در خاک پنهان نماید بامید اینکه بعد از چندی محصول
 خواهد برداشت. بعلاوه برای مردمان آن عهد امکان نداشت
 که مدتی در نزد محصول نشسته و به نگاهداری آن مشغول
 بشوند در صورت عدم مواظبت هم حیوانات و مرغها
 آنها را خراب می نمودند؛ مردمان از آنوقت مشغول

زراعت شده اند که صاحب حیوانات اهلی شده و از طرف آذوقه خود خاطر جمع بودند و چون آنها دارای گوشت و شیر شده بودند دیگر ترسی از گرسنگی نداشته و می توانستند برای محافظت زراعت مدتی اقامت نمایند .
مردمان در ابتدا شروع بکاشتن تخمهای بزرگ که زود رسیده و حاصل می دهد از قبیل بافلا ، لوبیا ، ذرت و غیره نموده اند و بفکر کاشتن درختهای میوه نمی افتادند زیرا برای محصول برداشتن از آنها مدتی انتظار لازم است .



کاو آهن قدیمی

اشخاص اول بدون اسباب زراعت می نمودند ، بادست
نخم را بجاك نشانده و بادست نیز حصول را جمع می کردند بعد در حال
زراعت ملاحظه کردند که وقتی که خاك نرم است نخم زود در سیده و
خوب حاصل میدهد . بعد از این ملاحظه شروع بساختن کا و آهن
اول می نمایند که بعدها به تکمیل آن پرداخته اند .

پختن نان را هم اشخاص یک دفعه یاد نگرفته اند در
ابتدا خوشه ها را با سنگ کوبیده دانه ها را جمع کرده
و نا پخته می خوردند و بعد از مدت زیادی آرد کردن
را آموخته اند ؛ حبوبات را ابتدا توی ها و نه های سنگی و
بعد بوسیله دستاس ها آرد میکردند این آرد را با آب خیر
کرده و همانطور می خوردند و بعد از یافتن آتش است
که شروع به پختن آن نموده اند .

زندگانی بومی

در موقع زراعت و کشت کاری مردم باز کوچ نشین
بودند ، در حال زراعت چوبانی و شکار هم نموده و نوع
شغل آنها با طبیعت زمینی که در آن ساکن بودند

متناسب بود، مثلاً اگر در کنار رودخانه یا دریا بودند اغلب صید ماهی می نمودند و اگر مساکن شان موافقت با زراعت، صید یا چوبانی داشت بآن کار مشغول میشدند ولی خللهائی هم یافت میشد که اشتغال به چند شغل مزبور با هم ممکن بود. در مملکت ما نیز طوایفی هستند که بزراعت مشغول بوده و در عین حال مواشی نیز نگاه می دارند در ماههای تابستان یکقسمت از اهل خانواده رમે را برداشته بکوه میروند و قسمت دیگر مشغول کشت کاری و زراعت میباشند.

پس از آموختن زراعت مردمان قدیم بفوریت شروع بساختن منزل و ده نموده اند بلکه در ظرف سالهای بسیار اینکار انجام گرفته است. اول ایشان چند ماهی در يك محل توقف نموده تخم می کاشتند و بعد از رسیدن آن و برداشتن حاصل کوچ کرده و می رفتند، باین ترتیب هر سال در يك محل معین زراعت نمی نمودند بلکه همیشه در گردش بوده هر جا که زمین خوب و خاک مناسب می یافتند می کاشتند آنوقت هم زمین خالی فراوان بوده و

نفوس مثل حالا زیاد نبود .

قسمت عمده زراعت بفکر و کوشش زن‌ها پیدا شده است زیرا زن‌ها با وجود داشتن اطفال و مواظبت آنها نمی‌توانستند مثل مردان پی شکار بروند ، و مجبور بودند اغلب اوقات از اغذیهٔ نباتی امرار معاش نمایند این امر وسیلهٔ خوبی برای آنها شد که خاصیت نباتات را آموخته و طریقهٔ کاشتن را یاد بگیرند . مردان اغلب اوقات اعتنائی بزراعت نکرده و اینکار را لایق خود نمیدانستند بلکه زراعت را بعهدهٔ زن‌ها گذاشته و خود برای شکار می‌رفتند ، هنوز هم ملت‌هایی هستند که زراعت آنها بعهدهٔ زن‌ها میباشد .

وسایل ارتباط

در ازمنهٔ قدیمه اشخاصی که مجبور به کوچ و مسافرت از محلی به محل دیگر بودند از تمامی وسایل حرکت محروم بودند ، نه اینکه تنها راه‌های آهن و شنوسه و اتوموبیل ها وجود نداشت بلکه راه‌های خوب هم موجود نبوده

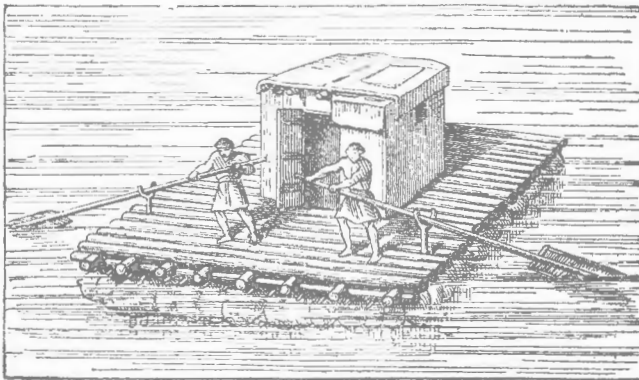
و حیوانات اهلی را نیز مثل حالا در تحت اختیار نداشتند ،
بدینمناسبت مجبور بودند همیشه پیاده راه بروند پیاده راه
رفتن هم زیاد ممکن نبود و سالها وقت لازم بود تا
مسافتی طی شود . وقتی مردمان از رحمت پیاده روی تا
اندازه خلاصی می یابند که حیوانات را اهلی می نمایند . ولی
قطع مسافت بعیده آنوقت آسانتر میشود که انسان وسایل
حرکت روی آب را پیدا می نماید . اشخاصی که در کنار
دریا یا رودخانه زندگانی می کردند ملاحظه نمودند که
بعضی از اجسام مانند سنگ به ته آب فرو رفته و بعضی
دیگر مثل چوب و تخته در روی آب می ماند ،



زورق

بعد طوری تصادف نموده است که یکنفر در حال شنا کردن همینکه بحالت غرق می افتد تیری را که روی آب بوده است گرفته و بتوسط آن نجات می یابد پس از مشاهده این خودشان تیرهارا روی آب انداخته روی او نشسته و چند قدم می رفتند . نگاهداشتن و حرکت دادن تیر روی آب خیلی مشکل نبود با چوبهای درازی که در دست داشتند مرکب خود را بحرکت آورده یا نگاه می داشتند باین ترتیب که چوب را به ته رود تکیه داده و باختصر تکان تیرها حرکت نموده یا می ایستادند .

بعد از پیدا نمودن این زورق مردم به تکمیل آن پرداخته اند . چند عدد تیر را از پهلو بیکدیگر وصل نموده



کلك

كلك تشكيل می دهند که حالا هم در اغلب رودخانه های ما معمول می باشد . بدین ترتیب بنای سفر دریا گذاشته شد .

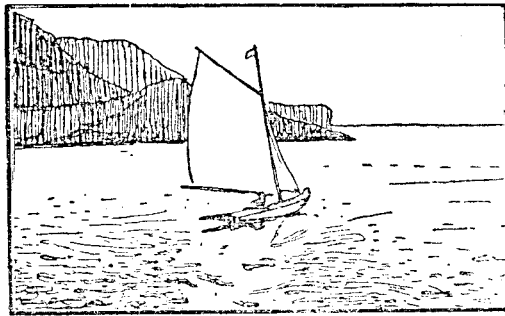
۲۰

کشتی بادی

در حال گردش با كلك ها مردم مشاهده می کردند که در موقع وزیدن باد كلك طبعاً بطرف باد حرکت می کند، بعد از ملاحظه این حال بخیال ساختن بادبان می افتند . اول برای بادبان پوست حیوانات یا پوستهای ضخیم درختان را بکار میبردند بعد وقتی که بافتن حصیر را یاد گرفتند بادبانهای خود را از آن ساخته و بالاخره با کتان درست مینمایند که حالا هم معمول همان است .

از آنجائیکه كلك به شکل مربع بوده و چهار گوشه داشت راندن آن روی آب خیلی مشکل بود بدین سبب بخیال تکمیل آن افتادند . تنه بزرگ درختی را کنده بشکل آخور نموده و بوسیله آن روی آب حرکت

میکردند ، ولی کنند آن هم در زمانی که مردمان غیر
 از تبر و کارد سنکی آلت دیگری نداشتند کار آسانی
 نبود ؛ لهذا با صبر و تحمل زیاد چندین سال در روی يك
 تنه درخت کار می کردند تا يك قایق را با تمام برسانند .
 بعد از پیدا نمودن آتش کردن درخت نسبه آسان تر شد
 بدین ترتیب که تنه را بوسیله سوزاندن می کردند ، روی
 یکطرف آن آتش می گذاشتند و همینکه قدری میسوخت
 می‌کنند و باین طریق چوب باسانی کنده میشد یعنی با
 چند دفعه سوزاندن و کردن قایق بدست میامد .



کشتی بادی

بعد از یافتن قایق و کشتی بادی پارو را اختراع نمودند، بوسیله پارو بطرف مخالف باد حرکت کردن نیز ممکن بود .

بعد از آنکه تهیه مشک را از پوست حیوانات دانستند چند عدد از آن مشکها را بهم بسته روی آب می انداختند و در روی آنها تخته گذاشته و بر آن بنشسته روی آب حرکت می نمودند .

حیات اجتماعی اشخاصی ما قبل التاریخ

چطور مردم جمع شده‌اند

اشخاص ما قبل التاریخ در ابتدا مانند بعضی از حیوانات وحشی تنها می زیستند. آنها طوایف و فرقه‌ها تشکیل نداده و فامیل هم نداشتند هر شخصی به تنهایی گردش کرده و به حفظ وجود خود می پرداخت اما احتیاج و پیش آمد زندگانی ایشان را مجبور به نزدیکی یکدیگر و زندگی اجتماعی مینمود. میدیدند بعضی کارها هست که انجام آن به تنهایی خیلی مشکل ولی در صورت اجتماع باسانی صورت میگیرد، با اجتماع مدافعه در مقابل حیوانات خیلی آسان بوده و همچنین کشتن حیوانات خیلی بزرگ نیز بی اهمیت بنظر میامد. اول برای انجام يك کاری مثلا کشتن يك جانور یا كندن يك قایق چند نفر یکجا جمع شده بعد متفرق میگردیدند، اما در نتیجه تواتر این اجتماع موقتی مردم بزندگان با جمعیت عادت میکنند، از این جمعیت

بقد ریج طایفه تشکیل داده و بعد قبیله‌ها درست مینمودند .
 هر قبیله بزرگی داشت که مسن ترین همه آنها بود و این
 بزرگ رئیس یا شیخ قبیله نامیده میشد و آن عشیره
 بنام او موسوم میگردد مثلاً میگفتند عشیره داود ، اولاد
 اسماعیل و امثال آن .

تمام اعضای قبیله اطاعت و احترام شیوخ خود را لازم
 میدانستند و شیوخ بودند که کارها را میان اعضا تقسیم
 کرده و هنگام رفتن بجنک عشیره دیگر آنها را
 حرکت میدادند .

۲۲

مردمان آزاد و غلام‌ها

از قدیم ملت‌های مختلف همیشه با هم دشمن بوده
 و در صدد مچو کردن یکدیگر بر میامدند و قتی که
 اهم ملاقات میکردند مثل حیوانات وحشی میخواستند
 یکدیگر را پاره نمایند .

ایشان در قدیم نه اینکه برای هوای نفس یا منظور
 دیگری نوع خود را می کشتند بلکه می ترسیدند

که اغذیه موجوده کفایت آنها را نکند و مقصود از این کشتار زیاد کردن حصه غذای خودشان بود . اجداد قدیمی ما از بیم گرسنگی کشته اشخاص را نیز خورده و اسرای خود را هم برای عدم شرکت در اغذیه شان بقتل میرساندند ، ولی همینکه اهلی کردن حیوانات را آموخته و بزراعت آشنا شدند دیگر تغذیه از انسان را ترك نموده و آنها را عوض خوردن مثل حیوانات بکارهای مختلف و امیداشتند . اسرا بودند که مواشی آنها را نگاه میداشتند ، زمین را برای آنها کاشته و حاصل جمع می نمودند و هم چنین امور خانه آنها را اداره میکردند .

مالکین آنها دیگر کاری نکرده بلکه برای تفریح بشکار رفته و هنگام جنگ سفر مینمودند . بدین ترتیب اعضای قبیله بد و قسمت منقسم شدند : مالکین که کارهای سخت را نکرده و آزاد نام داشتند و مملو کین که انجام مشاغل مشکله بعهده آنها بوده و غلام نامیده میشدند .

این غلامها در شمار انسان نبوده اختیار حمل اسلحه و رفتن جنگ را نیز نداشتند، بزرگی و حکم نیز از قدرت آنها خارج بود. مالکین اختیار زدن و حبس نمودن و حتی کشتن اسرای خود را بدون هیچ مسئولیتی دارا بوده و مثل سایر حیوانات آنها را بفروش هم میرسانیدند

۲۳

روسای ملت و پادشاهان (سنیورها)

همیشه شیوخ قوم نبودند که ریاست آنها را در موقع جنگ اداره مینمودند اتفاق میافتاد که بجهت پیری یا ناخوشی شیخ اعضای قبیله دیگری را بجای او انتخاب میکردند. عموماً مردمان قوی، جسور، لایق و عاقل را از میان خود منتخب مینمودند این عضو منتخب ریاست لشکری آنها را اداره می نمود و این رئیس لشکر نه تنها هنگام جنگ ریاست میکرد بلکه حکومت قوم نیز بعهده او بود، وقتی که اختلاف و دعوائی میان اعضای قوم پیدا میشد پیش او می رفتند و او کارهای آنها را انجام میداد.

زمانیکه عشیره رفته رفته بزرگتر گردید کارهای آنها نیز زیاد شد بطوریکه رئیس لشکر مزبور به تنهایی از عهده امور يك قبیله بر نیامد و برای اینکه معاونین برای خود انتخاب کرده هریکی را بکاری معین می نمود . اجرت این رئیس و معاونین آن بود که هر چه از جنگها غارت می بردند قسمت عمده مال آنها میشد . بدین ترتیب تدریجاً رئیس و معاونین آنها صاحب مکنت شده و بحقوق دیگری نیز نایل میشدند .

اینها بزرگان عشیرت میشوند عشیرت هم بزرگ شده تشکیل ملتها میدهد و رئیسی که بیشتر از همه صاحب ثروت و از حقوق زیاد تر متنعم می بود پادشاه (سنیور) آنها میگردد .

پادشاه و رؤسا شروع بزندگانی با ثروتی میکنند باین سبب غارتهای حاصله از جنگها دیگر کفایت مخارج آنها را نکرده و برای اداره مخارج خود از ملت خراج میگیرند و هر شخصی مجبور میشود قسمتی

از عایدات خود را به پادشاه و رؤسا بدهد.

تجارت و خرید و فروش

اشخاص ما قبل التاریخ معلوماتی در خصوص تجارت نداشتند بعلت اینکه آنها چیز اضافه نداشتند که بفروشند، همه ایشان روز بروز معاش خود را اداره مینمودند و هر چیزی طوری باشکال بدست می آمد که هیچکس حاضر نبود اشیاء محصولی خود را بدیگری داده یا بفروشد و اشیائیرا که نداشتند و لازمشان می شد به زور از دیگری میگرفتند یا دزدی می نمودند. این وسیله تحصیل مال باندازه عادی بود که هر کس مال زیادی دزدی نموده یا از دیگری بغارت می برد افتخار میکرد. ولی بعد از مدتی، همینکه مردم صاحب آن مقدار اشیاء شده اند که از اندازه لزوم زیادتر بود، شروع بمعاوضه آنها کرده اند مثلاً یکی که زیاده از قدر لزوم صاحب غله بود اضافه مال خود را یکی دیگر که ماهی یا چهار پای زیاد داشت داده و معاوضه می

نمود که اضافه مال مانده و خراب نشود .
 با اینمعاوضه تدریجاً خرید و فروش شروع شده
 و این نوع خرید و فروش سالها امتداد یافت تا موقعیکه
 مردم لزوم پول را حس نموده اند . پول در اوایل مثل
 حالا فاز نبود بلکه گوسفند ، پوست یا اشیاء دیگری
 بود که بهمه لازم میشد و در مقابل آن اشیاء دیگر را
 خرید و فروش می نمودند ، که در موقع لزوم داده
 چیز دیگری را که لازم داشتند میگرفتند . خیلی
 بعد از این بساختن پول از فاز شروع کرده اند .

۲۵

تولید مذهب

اشخاص قدیم تماماً مثل اطفال از عجایب طبیعت
 چیزی نمی فهمیدند ، مثلاً مشاهده می نمودند چطور
 آفتاب همه روزه از افق طلوع کرده با خود روشنایی
 و حرارت می آورد و بعد وقت شام در عقب افق پنهان
 میگردد ، و می دیدند چگونه بعد از روز روشن و گرم
 شب تاریک شروع میشود و چگونه آنهمه ستارگان
 در آسمان میدرخشند . آنها میدیدند چطور در اوقات

مختلفه سال خصوصاً در تابستان قسمتی از ستارگان میافتند ولی کیفیت آنرا ابداً نمیفهمیدند. و حتی نمیتوانستند بفهمند ماه چه چیز است که ماهی یکمرتبه اول بشکل کمان نازک بوده بعد بتدریج بزرگ شده و بشکل بشقاب بزرگ در میاید. برای اشخاص اول حقیقت رعد، برق، باد و سایر کائنات جو نا معلوم بود. این عجایب را مردم نمیفهمیدند ولی بواسطه تجربه مشاهده میکردند که بعضی آنها بحال انسان خیلی مفید بوده و بعضی دیگر ضرر میرساند. نه تنها این را میدیدند بلکه مشاهده میکردند که يك اثر وقتی فایده داده و در وقت دیگر ضرر میرساند مثلاً وقتی که باران در موقع خود و باندازه کم میافتاد خیلی نافع بود و بالعکس وقتی که بیهوقع و بحالت وفور می بارید تولید سیل نموده و ضرر بانسان میرسانید.

از درك و فهم همه آنها اشخاص قدیم عاجز بوده و نمیتوانستند جلو مضرات آنها را بگیرند، از آنجهت خیلی ترسیده و از این پیش آمدهای طبیعت دائماً

در لرزه بودند. و نتیجه این ترس آن شد که انسان عقیده پرستش نسبت بانها مثل خدا پیدا کرد.

٢٦

رب النوع های خوب و بد

مردم خیال میکردند که کائنات جو رب النوعی هستند که روحهای خوب و بد در قالبهای آنها جا دارند. برای این اشخاص هر يك از آفتاب، ماه، آسمان، رعد، برق، رودخانه و امثال آنها بجای خدا بودند. و حتی هر جانوری يك رب النوع بود.

رب النوع های خوب آنهايي بودند که منفعتی بانسان میدادند و رب النوع های بد آنهايي بودند که صدمه بانسان وارد میاوردند. اشخاص ماقبل التاريخ تصور مینمودند که هر چیز ذیروح و عیز ذیروحی با حس بوده و قوه فهم را داراست بعلاوه اعتقاد داشتند که هر حادثه که از يك چیز بظهور میرسد بمیل روح همان چیز صورت میگیرد مثلاً وقتی که سنگی بسر یکنفر افتاده و می شکست بمیل روح آن سنگ

بود . بدین ترتیب هر خوشبختی و بدبختی در دنیا بمیل خود اشیاء ظهور مینمود؛ پس بتصور اینکه اشیاء صاحب روح هستند لازم میامد که آنها درای حس نیز بوده و از مردم تعارفات قبول کنند و همچنین حرف مردم را بشنوند .

با این عقیده آنها شروع میکنند که نزد رب النوعهای خود دعا و التماس نمایند که آنها را از بلا یا محفوظ دارند و به رب النوعهای بد التجا می نمودند که خشمشان فرونشسته و وسایل بدبختی آنها را فراهم نیاورند . باین ترتیب عادت دعا و عبادت خدایان شروع شده است . ولی اغلب بادعا و التماس بلا و بدبختی رفع نمیشد بدین جهت مردم شروع میکردند بوسیله تقدیم هدایا و پیشکش ها وسیله ترضیه خدایان را بعمل آورند . بیشتر از همه سعی میکردند که خدایان کرسنه نمانند و بدیمناسبت در موقع هر غذا حصه خدایان را کنار گذاشته و آن را در محل مخصوصی نگاه میداشتند باین عقیده که خدایان آمده و آنها را خواهند خورد

تا حال هم ملتئانی هستند که این عادت در میان آنها
مرسوم میباشد .

حصه رب النوع ها را قربانی و حصه برداشتن از اشیاء را
قربانی کردن میگفتند .

۲۷

خادمین خدایان

اغلب اوقات نه تنها بوسیله دعا بلکه با قربانی
کردن هم تسکین غضب رب النوع ها و جلوگیری
از بدبختی ممکن میشد . از این قضیه مردم تصور
میکند که خدایان نیز مانند آنها صاحب خاصیت و ذوق
مخصوصی میباشند و شاید که دعا و قربانی آنها موافق
سلیقه خدایان نشده و بدینجهت بدرجه قبول نمیرسد .
بعلاوه معتقد بودند که هر بدبختی کار رب النوع
مخصوصی بوده . و لازم است در موقع بدبختی ملتفت
شد که بکدام یکی از آنها متوسل شده و برای او
قربانی نمود ، مثلاً وقتی که مریضی بعد از دعا و قربانی
زیاد بهبودی نیافته و می مرد آدمهای او میگفتند که

سهواً برای خدای دیگر قربانی نموده اند که بی اثر شده . دانستن این امر نیز خیلی مشکل است زیرا قبلاً باید خاصیت و ذوق هر خدائی را بدانند .

از این جهالت مردم اشخاص خیلی محیل و زیرک استفاده مینمودند که خود را بجای واسطه بین خدایان و مردم معرفی میکردند . این اشخاص بفال بینی ، پیش گوئی ، جادوگری ، افسون و بسیاری از این قبیل کارها اشتغال داشتند . این اشخاص را جادوگر و رمال و امثال آن مینامیدند .

در زمان قدیم مردم از این جادوگران خیلی ترس داشته و تصور میکردند که ایشان بوسیله مکالمه با خدایان هر بدبختی را می توانند برای مردم فراهم سازند و از این واهمه می خواستند خاطر جادوگران را نیز با اقسام تقدیمی ها بدست آورند . این جادوگران مختلف بعد از مدتی در میان مردم اهمیت پیدا کرده و کهنه یا خادمین خدایان نامیده شدند .

همانطوری که رؤسای لشکر و سلاطین مردم را

از دشمنان نگاه میداشتند خادمین خدایان نیز آنها را
از غضب خداوندان و نزول بلا و بدبختی حفظ میکردند .
در برابر این دعاها و تشریفات خادمین خدایان از ملت



خادم خدا

خیلی مکافات و جایزه دریافت میداشتند . و امروز هم درمیان ما در دهات جادوگران و رمالهانی هستند که با دعا و سایر وسایل طبابت می نمایند و مردم جاهل هنوز هم از این قبیل اشخاص ترسیده و آنها را احترام مینمایند .

۲۸

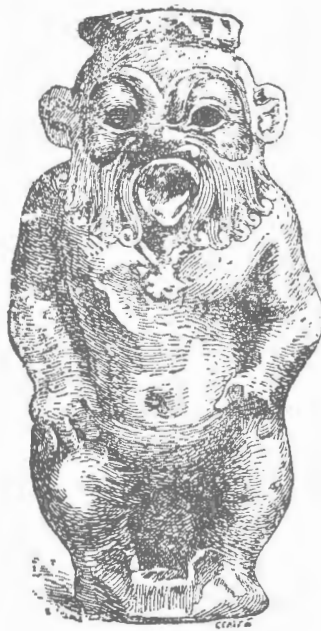
بت پرستی

انسانهای اولیه بفکر می افتند خدایان را که از نظر آنها غایب بودند مشاهده نمایند ، بدینملاحظه بخیال و تصور خود مجسمه ها برای خدایان از سنگ و تخته و فلزات درست مینمودند . خدایانیکه باین ترتیب ساخته میشدند به بت موسوم میگرددند .

برای تشخیص هر اثری از آثار طبیعی بت مخصوصی درست مینمودند مثلا باد ، رعد ، خشکی و بسیاری این قبیل کاینات جورا اثر خدایان مخصوص میدانستند که باشکال آنها بت ها درست میکردند . پرستش این اصنام بت پرستی نامیده میشود .

زمانیکه مردم اسبابهای خوب نداشتند و نقاشی

و حجاری خوب بلد نبودند بتهاشان بد شکل و غیر
ظریف بودند ، بعلاوه آنها سعی میکردند که
اصنامشان به هیچ مخلوقی شبیه نشود، مثلاً بتی درست



رب النوع باد

میکردند که سرش بانسان وبدنش بکاو بزرگ پرداری
شبیه بود . اغلب اوقات این بتها را با قیافه درست
می نمودند که از مشاهده آنها انسان از ترس میلرزند .

ولی بعد از زمانیکه صنعت حجاری را یاد گرفتند قادر
بساختن بت‌های خوب شدند .



بت فینیقیها

در ازمنهٔ خیلی بعد مردم ملاحظه میکنند که
زیباترین تمام حیوانات انسان است و از آنوقت بت‌های
خود را بشکل آدم درست می‌کنند و سعی
مینمایند که آنها را بصورت زن یا مرد خیلی
ریا بسازند . این قبیل بت‌ها را اغلب از سنگ مرمر یا
برنج درست نموده و بعضی اوقات از نقره و طلا نیز

می ساختند که حالا ما آنها را مجسمه مینامیم .
صنعت مجسمه سازی در مملکت یونان بخوبی
تکمیل شده بود مجسمه ها ئیرا که چندین هزار سال
قبل از سنک مرمر ساخته شده امروز در موزه ها



مجسمه آپولون
نگاه میدارند و انسان از تماشای آنها لذت می برد .

در ابتدا این بتها را در بیرون روی تپه ها یا در کنار رودخانه یا در جنگلی می گذاشتند و در اوقات معینه جمع شده ادعیه خود را بجا آورده و می خواستند بوسیله کشیشها از خیال خدایان مطلع شوند ، ولی بعد از زمانی بتها را در بناهای مخصوصی جا میدادند که معبد نامیده میشدند و در این معابد است که بعد ها مراسم مذهبی خود را ادا می نمودند .

۲۹

پرستش بانسان

انسانهای قدیم بعضی اوقات مرمان زنده را نیز بجای خدا می پرستیدند ، و این معبودان آن بزرگان قوم بودند که سخت ترین و ظالم ترین همه آنها بودند . از این بزرگان مردم خیلی می ترسیدند و هرچه که سبب ترس انسان باشد حس ستایش در او تولید می کند . باین قبیل اشخاص لیاقتهای خارق العاده اسناد میدادند و باور نمیکردند که این اشخاص موزی و با زحمت مانند سایر مردم يك روزی مرده و شر خود را از سر آنها رفع

خواهند کرد و همچنین اعتقاد نداشتند که مانند سایر مردم تولد یافته باشند . بدینجهت بعداز مرگ این بزرگان هم افسانه ها و حکایات برای آنها درست نموده بتوالی و تواتر نقل می کردند .

۳۰

زبان

تکلم اشخاص قدیم در اوایل مثل اطفال حالیه بود ، یعنی برای فهمانیدن مقصود خود صداهاى بی ترتیب ادا کرده ، با حرکات دست و اشارات صورت مقصود خود را بیان می نمودند . مثلاً وقتی که میخواستند بودن خرس یا گرگی را در يك محل برفقایشان بفهمانند صدای آن حیوانات را در آورده و حالت ترس و وحشت در خود ظاهر میساختند . با این ترتیب تکلم ، اشخاص قدیم مثل اطفال حالیه سك را (هاو هاو) ، گربه را (میو میو) ، مرغ را (تو تو) و بچه مرغ را (جو جو) مینامیدند . و بهمین ترتیب برای هر يك از آثار طبیعت نیز از باد و رعد و غیره اسامی مخصوص درست می نمودند .

با این صداها و علایم در اثنای چندین قرن زبان انسان
تدریجاً تشکیل و ترکیب یافته و با تکامل حیات او بدرجه
کمال رسیده است. اغلب اوقات با تغییر طرز ادای يك
کلمه مقصود خود را بیان می نمودند، مثلاً وقتی كه
می خواستند دوری فوق العاده را اظهار نمایند آخر کلمه
دور را خیلی مدّ میدادند و به همین ترتیب بود فهمانیدن
بزرگی و امثال آن.

هر ملتی بر حسب اقلیم و زندگی خود زبان مخصوصش
را درست مینمود و با تشکیل زبانهای مخصوص ملت‌های
مختلف بوجود میامدند.

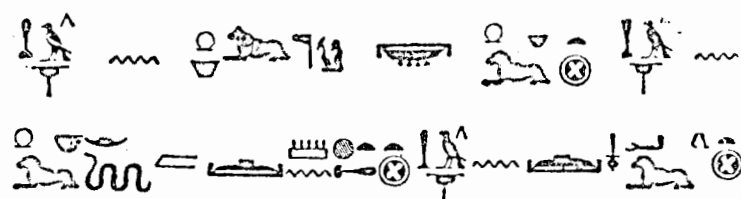
۳۱

خط

مردم نوشتن را خیلی بعدیاد گرفته‌اند و خط اولی با
خطوط حالیه تفاوت زیاد داشت. اول برای فهمانیدن
چیزی شکل او را رسم مینمودند، مثلاً وقتی كه میخواستند
بفهمانند گاوها یا اسبها یا اشخاص رفته‌اند شکل گاو، اسب
یا انسانیکه در حالت راه رفتن است رسم مینمودند؛

و زمانی که میخواستند بفهمانند که مردم بایکدیگر ملاقات نموده یا از هم جدا شده اند دو شخص روبرو یا پشت بیکدیگر رسم مینمودند .

چون در زمان قدیم کاغذ و مرکب و مداد برای نوشتن نداشتند در روی چوب ، سنگ یا گل رست مطالب را حک می نمودند و نوشتن باین ترتیب را خط هیروغلیف مینامند .



هیرو غلیف

تحریر با طرز هیرو غلیف خیل آسان نبوده و وقت زیادی لازم داشت . زمانی که مردم خواستند تند بنویسند شروع کردند بنوشتن با اشکال مختصر ، مثلاً بموضع مرغ زنده منقار او را و بجای کاو زنده سر ، شاخ یا عضو دیگرش را رسم می نمودند . نتیجه این اختصار در ترسیم اشکال آن شد که بعد از زمانی شکل

خط بکلی تغییر یافته و صورت دیگر بخود گرفته
است که ابدأ شباهتی به هیروغلیف ندارد ، این خط ها
چون خیلی شباهت به میخها داشته بدین مناسبت



خط میخی

خط میخی نامیده میشد . بعد از چندی بجای چوب
و سنک یا گل با استعمال پوست ها که بالاخره بکاغذ
های فعلی مبدل شده است شروع نموده اند





از مننه ما قبل التاریخی ایران

شعبه‌های مختلف نژاد آریین و مسافرت‌های آنها

مسکن قدیم ایرانیان آسیای وسطی و خود ایشان به نژاد (آریا) مشهور بودند. این قوم در ابتداء تاریخ خود يك ملت چوبان بوده مسکن ثابتی نداشتند و بجهت اینکه مراتع آن محل کفایت مواشی آنها را که روز بروز در ازدیاد بود نمیکرد مجبور بودند زود بزود تغییر محل داده و چمنهای خوب پیدا نمایند بواسطه همین کوچ و مسافرت‌ها آرینها بنواحی دوردست رفته و در اثنای این

حرکت بنقاطی میرسیدند که یا ز اهاالی آنجا زراعت
یاد گرفته در آنجا اقامت می نمودند یا اینکه خود آن
نواحی قابل زراعت بوده و ایشان مشغول زراعت می
شدند :

شعبات مختلفه آرینها در ازمنه خیلی قدیم (که
تعیین آن خالی از اشکال نمیباشد) از اماکن خود کوچیده
و از طرق مختلفه باماکن دیگر رفته اند. قسمتی از آنها
از کنار رودخانه سند عبور کرده از کوههای هیمالیا
گذشته و در خاک حاصلخیز هندوستان مسکن گزیده اند.
قسمت دیگر از چندین رشته کوهها عبور و بافغانستان
و کابل و طرف مشرق فارس رفته اند. این خاک وسیع
(فارس) بعد از آمدن آریاها بنام (آریانا) موسوم شده
است که بمعنی (خاک آریاها) میباشد این کلمه بعد ها
تغییر یافته و بشکل (ایران) در آمده است. قسمت سوم
از آریاها نیز از کوههای اورال گذشته و داخل خاک با
وسعت روسیه شده و بعد از مدت ها گردش و مسافرت در
آن قسمت بداخل اروپا رفته و در نقاط مختلفه از اقامت

کرده‌اند .

نظر باینکه نژاد اروپائیا و هندیها از يك اصل بوده
و همان آریا میباشد بنا براین این نژاد را نژاد هند اروپائی
نیز مینامند .

مذهب قدیم آرینها

آرینها مثل سایر ملل قدیمه طبیعت رامی پرستیدند ، بجهت
آثار متضاد طبیعت و تغییر اتیکه دائماً در اقالیم بظهور
میرسید آرینها خداهای خود را بد و قسمت کرده بودند
خداهای خوب و خداهای بد . خداهای خوب عبارت بودند
از آسمان صاف ، نور که بهر جانفوذ میکرد آفتاب ،
آتش ، باد ، خاك ، آب و غیره . خداهای بد عبارت بودند
از تاریکی و خشکی و امثال آنها . آرینها خداهای بد را
تحقیر کرده و بانها نفرین می نمودند و نمی خواستند که
نزد آنها استرحام کرده یا بوسیله دعا و قربانی ترضیه
خاطر آنها را بعمل بیاورند بلکه اعتقاد شان بر این
بود که همیشه باید بر ضد خداهای بد دعوا نمود و مقصود
خدایان خوب نیز آن بود که با خدایان بد دعوا

کرده و آنها را مغلوب نمایند. باین ترتیب که روشنائی دائماً می خواهد تاریکی را محو کند و باد می خواهد برای برطرف کردن خشکی و قیام بر ضد او ابرهائیرا که براکنده شده اند جمع نماید. آرینها بخداهای خوب هم التماس و التجا مینمودند همینقدر آنها را تحسین می کردند. خدای بزرگ و خیلی قدیم آرینها آسمان بود که (وارونا) نامیده میشد آفتاب چشم و ارونا و آتش بصورت برق در آسمان فرزند او بود ستاره های زیاد هم که در آسمان هستند قبای سلطنتی او بودند.

اغلب اوقات بکلمه وارونا لفظ (میترا) یا (مهر) اضافه مینمودند، که به معنی روشنائی روز باشد، و آنها را بجای یک خدا دانسته بنام (وارونا-میترا) یا (میترا-وارونا) می نامیدند. بعقیده آرینها این هر دو در یک درشکه گردش کرده و دارای فکر واحد بوده باهم قوانین و عدالت دنیا را نگاهداری میکردند. خداهائیکه همه چیز را دیده و میدانستند باعمال و قلبهای مردم نیز نظارت می نمودند، تخطی ارقوانین عدالت

در نظر آنها تقصیر بزرگی بوده و آن را اولین گناههای
و معایب می شمردند و برای این تقصیر وارونا - مهر اشخاص
را تنبیه سخت می نمودند، برای استخلاص از تنبیه لازم بود
آنها دعا نموده و استغفار کنند، وارونا - میترا بیش از همه
چیز دروغگوئی را منفور میداشتند.

آرینها بطرز مخصوصی خدای آتش را، که شبهادر
اجاق و تنور جای افتاب را گرفته و مردم هم بوسیله
آن گرم شده و هم از نورش استفاده میکردند، احترام
می نمودند. برق هم نوعی از خدای آتش بود که دائماً
برضد خشکی و تاریکی جنک می نمود. با تاریکی
شب هم خدای فجر در جنک بود.

برای جنگها که بین خدایان جنوب و باد بوده
است آرینها حکایات زیادی دارند مثلاً در خصوص
ابرهای سفید یکه در آسمان سیر میکردند میگفتند:
کاوهائی هستند که در يك چمن بزرگ گردش میکنند
و بوفور برای هر قسم مخلوق روی زمین شیر، یعنی
باران، بزمین میپاشند ولی دیوهای خشکی مانند دزدان

و قطع الطريق انہا را گرفته و در غارها و قلعه های بلند
 می بستند انوقت خدای رعد (ایندرا) لباس طلای درخشان
 خود را پوشیده در روی درشکه که با اسبهای تیز رو
 خاکستری (ابرهای صاعقه زن) بسته شده بود ایستاده با
 رفیق جدا نشونده خود باد (وا) می رفتند و از عقب
 آنها دسته های باد حرکت کرده و جنگ را بر ضد دیوهای
 بزرگ خشکی که در روی کوهها با کمال وقار
 نشسته بودند شروع میکردند ، در مقابل ضربه های
 ایندرا دیوارهای قلعه و مغارات شکسته و کاوها آزاد
 می شدند و شیر خود را بزمین که از خشکی خراب
 شده بود می پاشیدند



ایران

مملکت و ملت ایران

ایران فلات بزرگی است بشکل مثلث که از جنوب بحر خزر تا خلیج فارس و اقیانوس هند امتداد دارد وسط این فلات بزرگ صحرای بی آب وریکزایی است ولی اطراف آن اغلب کوهستانی میباشند . نواحی کوهستانی آنها همه یک خاصیت نبوده قسمتهائی هستند که دارای نباتات بسیار بوده و استعداد

حیات و عمر و نعمتهای کونا کون به مخلوقات زمین عطا می نمود . آفتاب چشم آهوره مزده و آتش در شکل برق پسر او بود ، آتش شعله ورنیز در اجاق پسر آهوره مزده و محبوب ترین دوست مردم محسوب میشد و از اینجهت آتش در ایران طرف سجده و ستایش مردم واقع شده و مجبور بودند که همیشه او را نکامداری کنند .

آهوره مزده از خدایان کوچک خیر معاونین داشت که عمده ترین آنها هفت نفر بوده و با عدالت ، عقل ، صبر ، رحم و سایر صفتهای خوب متصف بودند . همه این خدایان خیر دائماً در ملك نور زیست می نمودند . بالعکس خدایان شریا دیوها در میان تاریکی سخت زندگانی کرده و نام بزرگترین آنها اهرمنو (اهریمن) بود که بمعنی (محو کننده هر چیز) میباشد . اهریمن دارای صفات مخالف آهوره مزده بود یعنی در حالیکه آهوره مزده عین نور ، خیر ، حقیقت و عمر بود اهریمن جز دروغ و تقلب و مرگ چیزی نبود .

بدون کوشش زیاد چیزی باشخاص نمیداد و برای کسب معاش مجبور بودند که دائماً با عناصر مختلفه خاك دعوا نمایند مذهبشان هم صورت سختی بخود گرفت . در نتیجه آثار متضادیکه در اقلیم ایران ظهور می نمود و اختلافاتیکه در خاك او موجود بود مذهب پرستش دو خدا در میان آرینهای ایران قوت گرفت ، و بالمضاعف در عقیده آنها رسوخ پیدا نمود که دنیا از خداهای خوب و بد پر میباشد که دائماً با یکدیگر جنگ مینمایند و در نتیجه غلبه یا مغلوبیت آنها سعادت و بدبختی انسان بعمل میاید .

با این خیالات آنها اعتقاد کرده بودند که در عالم دائماً جنگ موجود میباشد تا اینکه روشنائی بتاریکی غلبه نماید بدینمعنی که خوبی بر بدی غلبه قطعی یافته و بدی بطور دائم از عالم بیرون خواهد شد .

نام قویترین و بزرگترین خدایان خوب آهوره - مزده بود که بمعنای (خدای داننده همه چیز) است . آهوره مزده خالق زمین و آسمان بود و او بود که

گردیده و زندگانی بومی برای خود اختیار نمودند.
 آرینها هم مثل سایر ملل به قبیله های بسیار منقسم
 شده و هر قبیله رئیس مخصوص و مستقلی داشت که
 آنها را ك. خدا نام داده بودند.
 بعد از آمدن بایران کم کم دسته های كوچك
 آرینها با هم متحد گردیده چند حكومت بزرگ
 تشکیل دادند که بزرگترین آنها باکتریا، مدیا،
 فارس، پارتیا و سایرین بودند.

مذهب قدیم ایرانیان

آرینها همینکه کوچ کرده و بناوچی مختلفه عالم
 رفتند مذاهب آنها نیز تغییر یافته و بر حسب خاك و اقلیم
 اشکال متعدده بخود گرفت مثلاً در هندوستان که هوا
 آرام و طبیعت هم خیلی با ثروت است و مردم باسانی
 میتوانند و سایل زندگانی خود را تهیه کنند و، بدون
 اینکه مجبور بشوند دائماً با طبیعت دعوا نمایند، همه
 چیز را در طبیعت مهیا می یافتند مذهب آنها هم طرز
 سلیم و صالحی بخود گرفت. ولی در ایران که طبیعت

کاملی برای فلاحت دارند و محل هائی هم میباشند
که بی آب و از باتلاقها مستورند .

هوای ایران هم در نواحی مختلفه اختلاف زیاد دارد
بعضی جاها باندازه کرم است که مردمان آنجا شاید
اسم برف را نشنیده باشند و در مقابل نقاطی هستند
که زمستان خیالی زود شروع شده و بادهای سرد
چنان به تندی میوزند که گوئی شخص در منطقه
شمالی ساکن است .

در موقعیکه آرینها از آسیای وسطی بخاک ایران
آمدند ایران خالی از سکنه نبود بلکه مردمان چوبان
و کوچ نشینی از نژاد تورانی در آنجا ساکن بودند
که آرینها سالهای دراز با ایشان جنگیده اند تا اینکه
بالاخره براندن آنها موفق شده و جای آنها را گرفته اند .
با جنگها و پیشرفتهای تدریجی آرینها از شمال شرقی
بجنوب غربی رفته و بخاک آشور و عیلام و اورار دو
(ارمنستان) رسیدند در این اثنا با مزرعه های حاصلخیز
و شهرها و دهات با ثروت تصادف نموده مشغول بزراعت

همه چیزهای خوب که در دنیا وجود داشتند مخلوق
آهوره مزده و هر چیز بدی مخلوق اهریمن بود.
آنکه بیابانها، حشرات مضره، حیوانات درنده
نباتات زهر دار باهریمن تعلق داشتند.

باعتماد ایرانیان این دو خدا قبل از خلقت عالم
وجود داشته و به تنهایی بسر می برده اند.

اهریمن و آهوره مزده بسختی باهم دشمن بوده
دائماً باهم دیگر دعوا می نمودند و اهریمن همیشه سعی
یکرد که عملیات خیر آهوره مزده را هدر نماید.
نباتات جوی که در دنیا وجود داشتند مثل باران،
سگی، آب و بیابان نتایج دعوای آنها بود.

بنظر آرینها تمامی مردم بدو قسمت هستند خداپرستان
نیوپرستان هر کس که تابع آهوره مزده نیست دشمن
بوده و مادامیکه به معجون نمودن اعمال شر سعی نمیکند
جز و مخلوقات اهریمن و در ردیف تاریکی و مرگ

ایرانیان معتقد بودند که تورانیها از قشون اهریمن

میباشند برای اینکه مدت زیادی بایران حمله آورده و ضررهای بسیار بانها وارد می نمودند بر عکس قسمتی از حیوانات را مثل اسب ، خروس و سگ جزو اردوی آهوره مزده محسوب میداشتند و با اعتقادشان آتاب روی اسب گردش کرده ، خروس با صدای خود تاریکی را دفع میکند و سگ با شخص ککم میکند تا جانورانی را که مخلوقات اهریمن بودند بهلاکت برسانند .

دعوی خیر و شر در عالم روح اشخاص هم نفوذ دارد آنجا هم بر حسب رفتار شخص خیر یا شر غلبه مینماید شخصی که مرتکب اعمال خوب است بعد از مرگ از پل (چین واد) باسانی گذشته و در میان نور ابدی که آهور مزده هم آنجا میباشد عمر مینماید و روح مرتکبین اعمال شر از پل لغزیده و بگودال تاریکی ابدی میافتد که آنجا هم دروغ دائمی حکمرانی میکند .

زردشت و اوستا

واعظو مرتب عقاید مذهبی دانائی بنام (زارا دوشترا

بود . در السنه اروپائی این اسم باشکال مختلفه تعبیر شده و در فارسی حالیه زردشت نامیده میشود . تاریخ تولد و مولد زردشت درست معلوم نیست در کتب قدیمه ایران مسطور است که در کنار آب زرگی (رود ، دریاچه یا دریا) تولد یافته است . زردشت در سی سالگی از مردم دوری گزیده و ده سال بحال



زردشت

براد برای تهیه مقدمات تبلیغات بسر برد ولی چون وطن خودش کسی بحرفهای او گوش نداد مایوساً

به باکتریا که دولت بزرگی در مشرق ایران بود رهسپار گردید. و یشتاسب پادشاه باکتریا او را به مهربانی پذیرفته و حرفهای او را قبول کرد که بعدها بتدریج بایران نیز سرایت نمود.

تعلیمات زردشت در چند جلد کتب بزرگ مسطور بود که آوستا نامیده میشد از این کتابها فقط چند پارچه بدست ما افتاده است و معمدا از آن قسمتها مسائل دین زردشتی بخوبی مفهوم میگردد.

تعلیمات آوستا عبارت از این بود که مردم ککن و راستگو و نظافت دوست باشند.

چون بیابانهای بی آب و لم یزرع متعلق باهریم و خاکهای قابل زراعت مخصوص آهوره مزده بود برای امداد به آهوره مزده مردم مجبور بودند که تنبلی نکنند و حتی الامکان سعی نمایند که اراض قابل زرع را توسعه دهند. بنا بعقیده زردشت هر کس که بفلاحت نان اشتغال دارد پاکی و تقدس زراعت مینماید و هر جا که کار و کوشش هست آ

فراوانی و زندگانی آسوده بوده و ممکن نیست که
استبداد، دزدی، غارت، کین و سایر احساسات شر در
آنجا رسوخ نمایند.

برای اینکه مردم بتوانند بزودی اراضی ام یزرع
را تقلیل نمایند لازم بود که ساکنین زمین ازدیاد پیدا
کنند و از اینجهت آوستا ب مردم توصیه میکرد که
بزودی تاهل اختیار نمایند و اجازه تعدد زوجات را نیز
داشتند حتی به تزویج اقوام خیلی نزدیک مثلاً خواهر
نیز اجازه میداد. تغذیه خوب کردن و خدام و حیوانات
خود را غذای خوب دادن نیز جزو دستورهای آوستا
بود بجهت اینکه برای خوب کاشتن زمین و جدیت برای
نابود نمودن دیوها لازم بود که مردم قوی و سالم باشند.
آوستا میگفت شخصی که خوب تغذیه بکند میتواند
دیو مرگ را نابود نماید.

برای آهوره مزده راستگوئی هم دارای اهمیت زیاد
بود، و بقول آوستا نور که بهر جانفوذ میکند همه چیز را دیده
و میداند و آهوره مزده باو گوشها و چشمهای چند داده که بسختی

نظارت بر مردم داشته باشد و ممکن نیست حقیقت را از او پنهان داشت برای اینکه نور خود عین راستی مییابد. در صورتیکه ظلمت دروغ محض است، و بمردم تعلیم میداد هرگز دروغ نگفته و گرد قلب نگردند بلکه نجیب بوده و بتکالیف خود عمل نمایند. باینجهت هم دروغگونی، عدم وفا بعهد، دزدی، ادا نمودن قرض و این قبیل اعمال در ایران جزو گناههای خیلی بزرگ شمرده شده و مرتکبین، حتی منسوبین نزدیک او نیز، دچار تنبیه میشدند.

نظافت دوستی ایرانیان

باسجایای اخلاقی آوستا نظافت بدن را هم طلب مینمود. برای رسیدن به بهشت آهوره مزده مردم بایستی دقت کنند که موجودات کثیف و غیر سالم باشیاء نظیف و سالم آهوره مزده نزدیکی نکرده و آنها را ملوث نه نمایند.

بر حسب عقیده آوستا موجودات خیلی تمیز و سالم عبارت بودند از هوا، آب، خاک و آتش که برای حفظ نظافت آنها توجه خصوصی لازم بود. چنانکه نه تنها اشیاء کثیف را باتش نمیانداختند بلکه در موقع

نزدیکی بان لازم بود که دهان و بینی را با پارچه به بندند تا نفس با آتش نخورده و او را آلوده ننماید .

اشیاء کثیف و نا صاف آنهایی بودند که فاسد شده و می پوسیدند . جنازه يك شخص مرده هم از قبیل اشیاء خیلی کثیف شمرده شده و باینجهت خویشاوندان مرده سعی مینمودند حتی الامکان بزودی از او خلاصی یافته و با و دست نزنند . برای آلوده نمودن خاک ، آتش و آب ایرانیها مرده های خود را دفن نکرده و بسوزاندن یا در آب انداختن آنها نیز اقدام نمی نمودند . بلکه جنازه را با پارچه ها



تشیع يك جنازه

پوشیده و او را در صحرا یا محل بلندی می گذاشتند تا اینکه حیوانات وحشی و مرغها او را دریده و تمام نمایند .
و همینکه غیر از استخوانهای خشك چیزی از او باقی نمی ماند آنها را جمع کرده و در خاك مستور مینمودند .
ایرانیها نه تنها اجساد مرده را ناپاك می شمردند بلكه اشخاص مریض را هم در جزو نجاسات محسوب میداشتند .
تمام امراض را از اعمال ارواح خبیثه ، یعنی دیوها ، دانسته و باینجهت با مرضای خود مانند مقصرین رفتار مینمودند
و آنها را در اطاقیکه مخصوصاً برای مرضی درست کرده بودند می گذاشتند که نور آفتاب بانجا نفوذ نکرده و آتش هم آنجا روشن نمیکردند . به مریضها غذای خیلی کم داده و میگفتند که غذا می تواند روح خبیث را که به مریض داخل شده تقویت نماید ، غذای مریض را از دور جلو او انداخته سعی میکردند که بهیچوجه باو نزدیک نشوند و رختخواب خوبی نیز باو نداده بلكه روی پلاسهای بیمصرف او را می خواباندد .

با همه اینها اوستا خیلی محترمانه از اطبا و منافعشان صحبت رانده میگفت : اطبا که صحت اشخاص را از فساد های امراض محافظت میکنند خدمت بزرگی به آهوره مزده می نمایند . و بدینملاحظه بود که علم طب در ایران پیشرفت زیادی حاصل کرده بود .

حیات ابدی

ایرانیها آخرت خود را به ترتیب ذیل باور کرده بودند : بعد از مرگ روح از جسد مردم جدا گشته و مدت سه روز در ظرف سر مزده می نشیند . اگر مزده در حال حیات يك شخص صحیح و خوب بوده در مدت این سه روز روح او از لذتها و تنعماتی که شخص زنده را هم امکان استفاده از آنها نمیشد استفاده میکند . و اقوام نزدیک مرده را لازم بود که این سه روز را بدعا مشغول باشند . همینکه شب سیم باخر میرسید در فجر روز چهارم بروح شخص بی گناه ظاهر میشد که او را بیاغ گلداری برده اند و در آنجا از طرف

* جنوب وزیدن باد معطری که در تمام دنیا یافتن آن ممکن نیست با و محوس میشود در همین لحظ از طرف دیگر پل (چین واد) يك دختر خیلی قشنگ با اندام ظریف، صورت سفید و موهای خرمائی که دو سك هم همراه خود دارد بنظر او میرسد و روح شخص یکنه خود را با و نزدیک کرده می پرسد : « کیستی تو ای دختر با کره که قشنگ ترین تمام دخترانی که من تا حال مشاهده کرده ام میاشی ؟ » دختر با و جواب میدهد : « من وجدان و صداقت تو میباشم ای مرد خوب و پرهیز کار در رفتار و گفتار . » در اینحال دختر بروح مرد پرهیز کار امداد میکند که از پل (چین واد) عبور نموده و بطرف بالا برود ،

* ایرانیان تصور میکردند که تمامی اشیاء خوب در جنوب یافت میشوند و تمامی چیزهای بد از شمال که مسکن ارواح خبیثه است می آیند . این عقیده شاید از آن پیدا شده است که تورانیها که دشمن ایرانیان بودند در شمال زندگانی می نمودند .

بعد اورا نزد خدایان آسمانی هدایت میکند .
 و اما روح يك شخص کناهمکار بحالات بالکلیه
 مخالفی دچار میشود در اثنای سه روزیکه روح در
 طرف سر مرده می باشد غیر از تلخیهای نا چشیده چیزی
 نمی چشد و بادی که احساس میکند از طرف شمال
 وزیده و بوهای خیلی بد با خود میاورد . وجدان او
 که روی پل (چین واد) باو ظاهر شده و تلاقی می
 نماید صورت عفریت پیری دارد که در عبور پل باو
 امداد نکرده بلکه اورا بکردابی که سلطنت اهریمن
 در آنجا حکمفرما است میاندازد .

معابد

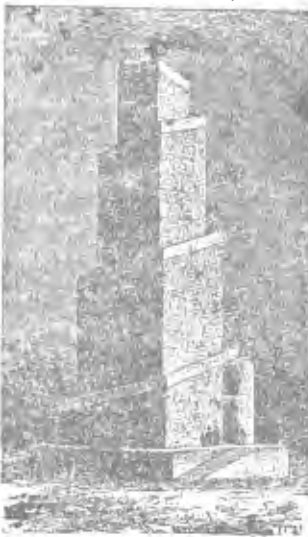
ساکنین ایران در اوایل عادت بنا نمودن معابد را
 نداشته مراسم دعا و قربانی خود را در بیرون بجا میاوردند
 همچنین مثل سایر ملتها بدرست نمودن خدایان خود از
 چوب یا سنگ نیز عادت نکرده بودند تنها چیز مقدس
 پیش آنها آتشدان بود که اورا از خاکستر پر
 نموده و رویش چند چوب معطر برای سوختن

می گذاشتند و دقت مینمودند که آتش هرگز خاموش نشود، و باطراف آو جمع شده مراسم دعا و قربانی خود را ایقامی نمودند.

بعد از مدت بخشدی ایرانیان
مثلی اکل انیسراو آشور دیهاپیو جهای
چند مرتبه بنا کرد و ظرف آتش
مقدس را در سهر آن جا میدادند



ظرف آتش مقدس



برج آتشدان

ایرانیان هر چیزی را که
قابل اکل بود مانند گوشت،
نان، میوه جات و غیره تقدیس
نموده و آنها را مثل سایر ملل
به آتش نمیانداختند ولی باتش

نشان میدادند که پاك و مقدس گردند . و همچنین از قربانی
خود قسمتی بخدایان نداده و ، باعتقاد اینکه خدایان جز
بروح قربانی احتیاج ندارند ، گوشت آنرا در میان مردم قسمت
مینمودند . قربانیها و سایر خدمات مذهبی آنها را مغها اجرا
می نمودند که در اینموقع لباس دراز و سفیدی پوشیده
و دهان و بینی خود را با يك پارچه سفید می بستند .
در اثنای دعا و قربانی اشخاص مخصوص هم با البسه
مخصوصی ملبس می شدند .



مغها مانند مصر در ایران طایفه مخصوصی تشکیل
 نمیدادند هر کسی که مایل بود می توانست مغ باشد
 تنها برای اینکار لازم بود که آوستا را خوب دانسته
 و زندگانی با تقوایی را دارا باشد . ادعیه ایرانیها از
 حیث مضامین تفاوت زیادی با ادعیه مصریان و آشوریها
 داشت برای مثال دو دعا از ادعیه ایرانی که خیلی
 بر معنی هستند ذیلا درج میشود :

« من پرستش میکنم ارواح همه مردان و زنهای
 مقدس را ، قطع نظر از زمان تولدشان ، که وجدان آنها
 برای تقوی مبارزه کرده یا خواهد کرد » .
 « عطا کن بما ، ای آهوره مزده ، دانائی ، فکر ،
 فصاحت ، عقل و حافظه خوب را ، ببخشای بما قوه
 ادراکی که هر لحظه منبسط شود و چنان دراکه که
 نتیجه هیچگونه تحصیلی نباشد » .

مدی

در میان ملل ایرانی مدها پیشتر از همه بکسب
 يك قوت فوق العاده موفق شدند . بنا به يك قصه
 اولین پادشاه مدها شخصی موسوم به دیوک

(دیوسس) میباشد که رئیس يك قبیله بود . دیوک بواسطه نجات ، عقل و پاکدامنی خود چنان شهرتی کسب کرده بود که نه تنها ساکنین شهر خودش بلکه سکنه شهرهای خیلی دور برای محاکمه نزد او آمده و از وی طلب عدالت می نمودند .

دیوک از این شهرت و نفوذ خود استفاده نموده روزی رسماً اعلان سلطنت خود را بر تمام قبایل کوچک و شهرهای مدی منتشر نمود که بدون تعال قبول نمودند . بعد برای خود پایتخت تازه در محل کوهستانی و خوش آب و هوایی بنا نمود که اکباتان نامیده میشود . (همدان حالیه) دیوک بواسطه عقل و طرز حکومت خود اساس سلطنت را بر روی چنان پایه گذاشته بود که بعد از وفاتش پسرش (فرا اورت) بدون مانعی باریکه سلطنت تصاحب نمود . فرا اورت در امور حکومتی و تدابیر و رفتار عاقلانه اش کمتر از پدر نبود بطوریکه فارسها و پارتها و باکتریها را تحت تبعیت خود آورده و حدود مدی را وسعت زیاد بخشید

ومی خواست آشور را هم فتح نماید ولی اجل با و مهلت نداده در جنگ مقتول گردید .

بجای فرا اورت پسرش سیا کزار به تخت نشسته و در زمان سلطنت او دسته های جدید آرینها با سیای صغیر رسیده مشغول قتل و غارت شدند . این آرینها سیمین ها و سکیت ها بودند که بهر جا میرسیدند انجا را طعمه غارت خود قرار میدادند . سیا کزار از راه حيله اول طرح دوستی با رؤسای این قبایل ریخته بعد آنها را به مهمانی دعوت کرده همه را بقتل رسانید و طوایف وحشی ترسیده فرار نمودند .

بعد از این سیا کزار با (نابوپالاسار) سلطان بابل اتحاد کرده به آشور حمله برد و شهر نینوا را گرفته آتش زد و دولت بزرگ آشور را منقرض نمود (۶۰۶ ق. م) بعد ارمنستان را هم فتح کرده و حدود سلطنت خود را تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق) وسعت داد .

سیا کزار خیال داشت مملکت خود را خیلی توسعه داده و تادریای مدیترانه پیش برود ولی با وجود دولت مقتدری که در آنجا

حکمرانی داشت اینکار باسانی صورت نیکرفت .
 ایندولت عبارت از لیدی بود که در آن زمان تمامی
 ممالك كوچك آسیای صغیر را یکی بعد از دیگری گرفته
 و قوت زیادی پیدا کرده حدود مملکتش از دریای مدیترانه
 تا رودخانه هالیس امتداد داشت .

لیدی مملکت با ثروتی بوده و از برکت موقع جغرافیائی
 تجارت و صنایع در آنجا رواج کلی پیدا کرده بود و شهرت
 بایتختش سارد بواسطه قشنگی و ثروتی که دارا بود کمتر
 از بابل نبود . در لیدی است که عمل سکه زدن شروع
 شده است .



سیا گزار بهانه می جست
 که اعلان جنگ پیاد شاه
 جوان لیدی (آلیاس) بدهد .
 این بهانه بزودی به ترتیب
 ذیل پیدا شد :

قراولان سیا کزار که از اسکیت ها بودند از او
رنجیده و بطور مخفی به لیدی فرار کرده تحت حمایت
آیاتس قرار گرفتند . سیا کزار فراریهای خود را از
آیاتس خواسته و بواسطه امتناعی که از طرف او بعمل
آمد اعلان جنگ داده شد . این جنگ مدت پنج سال
طول کشید . قشون لیدی از حیث رشادت کمتر از
مدیها نبودند خصوصاً سواره های آنها ، که در آن زمان
شهرت زیاد کسب کرده بودند ، بهتر جنگ می نمودند
مشکل است تصور اینکه چه مدت جنگ مزبور ادامه
پیدا میکرد اگر يك حادثه بی مقدمه بان خاتمه نمیداد
دراثنای جنگ شدیدی کسوفی بعمل آمده و بانداز
سخت بود که روز روشن مانند شب تاریك شد هر دو
دسته از این حادثه طبیعی بهراس افتاده و بخوار
اینکه این واقعه از يك بدبختی بزرگی پیشگویی
میکند سلاح خود را انداخته و دست از جنگ
برداشتند .

نبوکد نصر پادشاه بابل از این موقع استفاده نمود

و میان دودشمن صلح داد . سیا کزار و آلیاس باهم
 صلح کرده و برای تحکیم مبانی دوستی آلیاس دختر
 خود را بزوجیت آستیاز یا آزیدها که پسر ارشد
 سیا کزار بود داد و چون دختر سیا کزار نیز زن بنو کد نصر
 بود این سه دولت بزرگ یعنی مدی ، بابل و لیدی بواسطه
 يك اتحاد سه نفری با هم مربوط شدند . پس از مرگ
 سیا کزار (۵۸۴ ق . م) پسرش آستیاز بجای وی بتخت
 سلطنت مدی جلوس نمود ولی او بهیچوجه شباهتی پیدرش
 نداشته اوقات خود را خیلی کم در امور مملکتی صرف
 می نمود و دوست میداشت که جلالت و عظمتی درزندگانی
 خود داشته باشد . با اینکه مدت ۳۵ سال پادشاهی
 کرد قدمی برای ازدیاد ثروت و شرافت اسلاف خود
 برنداشته بالعکس هرچه از پدرانش بارث برده بود
 تلف نمود و بواسطه رفتار ظالمانه خود منقوریتی
 در میان قوم خود پیدا کرده همه افراد
 ملت حتی اطرافیان خیلی نزدیکش

یکنفر شاهزاده ایرانی موسوم به کوروس از این موقع استفاده کرده با آستیاژ بنای جنگ گذاشت و در نتیجه غلبه خود در سال ۵۴۹ ق. م سلطنت مدی را که از شکست نینوا تا آن زمان ۵۷ سال مدت آن بود خاتمه داد. آستیاژ مجبوس و کوروس با تصاحب تخت سلطنت شاهنشاه ایران و مدی گردید.

عظمت قصر سلطنتی مدی

ثروت سلاطین مدی مخصوصاً آن قسمتی که بواسطه سیاکزار بدست آمده بود بیشمار بود تمامی طلا و نقره و سایر خزائنی که سلاطین آشور در مدت چندین سال از ممالك مختلفه گرفته یا غارت کرده بودند بعد از شکست نینوا عیناً به اکباتان انتقال یافت و در اندک مدتی قصر سلطنتی اکباتان بواسطه مکت و دبدبه اش ادعای همسری با قصور سارد و بابل نمود. ولی مدها مانند سایر طبقات آرینهای ساکن ایران، مثل يك ملت نیم وحشی، صاحب صنایع مخصوصی نبوده و از همسایه های خود

نیز چیزی یادنگرفته بودند . بدینمناسبت میتوان گفت که جلالت ابنیه آنها بیشتر از این بود که ایشان لوازم بنا را بوفور استعمال نموده و مضایقه در صرف طلا و پول نداشتند ، ولی متوجه ظرافت ابنیه نمیشدند مثلاً بام قصر سلطنتی عوض آجر با پارچه های طلا پوشیده شده بود .

مدها خانه های خود را از چوب بنا نموده و دوست میداشتند که آنها را از خارج بواسطه ستونها زینت دهند مخصوصاً که در مملکتشان جنگل بسیار بود . قصر سلطنتی هم از چوب درست شده و بنای عظیمی بود که مسافت زیادی جا گرفته بود یکقسمت از این قصر در زمان دیوک درست شده و قسمتهای دیگر آن بواسطه سلاطینی که بعد از او آمده اند تکمیل شده بود در داخل قصر هم مثل خارج آن دیوارها ، سقف و ستونها بطوری از پارچه های طلا و نقره پوشیده شده بودند که تخته ها دیده نمیشدند . این قصر روی تپه بنا شده و هفت دیوار بان احاطه کرده بود بالای دیوارها از تیغه هائی بشکل دندان ساخته

شده و قسمت فوقانی هر دیوار با رنگ مخصوصی ملون گردیده بود ، بواسطهٔ سراسیمه‌ی تپه هر یکی از دیوارها بلندتر از دیگری بنظر رسیده و قسمتهای ملون تمامی آنها بواسطهٔ تیغه‌ها مرئی میشدند بدین ترتیب قصر مستور از طلا و نقره در میان دیوارهای مختلف اللون میدرخشید و از دور منظرهٔ عالی و قشنگی تشکیل میداد .

فارس

فارسها که قسمتی بودند از آرینها از حیث زبان و مذهب تفاوتی با مدها نداشته در شمال خلیج فارس و جنوب مدی منتشر شده بودند این مملکت دارای هوای معتدلی بوده و استعداد زیادی برای فلاح و تربیت مواشی ، که شغل عمدهٔ فارسها شمرده میشد ، داشت . فارسها در ابتدای تاریخ خود مانند مدها و سایر طوایف ملت متحدی که دارای حکومت واحدی باشد نبوده بلکه بقبیله‌ها و قسمتهای زیاد که هر یکی حکومت علیحده داشت منقسم شده بودند .

موسس سلطنت فارس که همه این قبایل کوچک را متحد

نموده است شاهزاده بود از طایفه بازارکاد موسوم به هخامنش یا آکمن که پایتختش نیز بنام بازارکاد نامیده میشد. بعد از سقوط سلطنت عیلام (در زمان سلطنت آشور بانا پال) فارسها آن مملکت را متدرجاً به مملکت خود ضمیمه نمودند بعد از مدتی سلطنت فارس بدو قسمت منقسم شده یکی از جانشینان آکمن برای سلطنت در خود فارس مانده، دیگری به عیلام رفت. این دو می بنام پایتخت خود پادشاه (آشان) نامیده شد. کوروس یکی از اخلاف پادشاه آشان بود که بر علیه آستیاژ قیام کرده حکومت مدی را منقرض و بجای او سلطنت ایران را بر قرار نمود.

در خصوص تولد و ایام بچگی کوروس و شکست مدی قصه های چندی هست که از همه قابل اطمینان تر آنست که میگوید: کوروس قسمتی از دوره جوانی خود را در دربار آستیاژ بسر برده و آنجا همینکه اهالی نسبت باستیاژ تنفری پیدا نمودند کوروس شروع کرد که از میان مدیها برای خود طرفداران پیدا

نماید. هارپاك نیز که از اقوام آستیاژ و در دربار او
مأموریت مهمی داشت جزو طرفداران قیام گردید.
برای اینکه کوروس از قیام خود بر عیله آستیاژ نتیجه
و موفقیتی حاصل نماید از ممالك کوچکی نیز که
در تحت تبعیت مدی در آمده بودند طرفداران برای
خود پیدا میکرد. یکی از این ممالك ارمنستان بود
که وارث تخت آنجا تیکران با کوروس هم سن بوده
و نهایت دوستی را با همدیگر داشتند.

کوروس از مدی بایران مراجعت نموده علم قیام را
بر افراشته و خلق را پیروی خود دعوت کرد، ایرانیان
و سایر مللی که از تحمیلات مدی به تنگ آمده بودند
با ممنونیت کوروس را پیروی کردند اهالی ارمنستان هم
با پول و يك فوج قشون باو كمك کرده و شاهزاده
تیکران فرمانده همان قشون گردید.

آستیاژ از طغیان کوروس مطلع شده و عده زیادی
قشون بجلو گیری او فرستاد ولی چون از مقدمات
قیام خبری نداشت فرماندهی قشون خود را به هارپاك

تفویض نمود . هارپاک نیز فی الفور با تمام قشون خود



سربازان مدها و ایرانیا

با کوروس متحد گردیده و کوروس مستقیماً با کباتان رفت . آستیاز پیر با عجله تمام يك عده قشون جدید جمع آوری نموده و برای دفع طاغیان حرکت نمود ولی مغلوب گردیده و اسیر گشت . کوروس که دارای نجابت و خاصیت خوبی بود نه تنها آستیاز را نرنجاند بلکه با نهایت عزت و احترام او را تا روز وفات نگاهداری نمود .

کوروس و فتح ایدی

در اندك مدتی کوروس مالك تمام مملكتها ئيكه در تحت تبعیت مدی بودند گردید . و آن مملكتها نه تنها بزودی تبعیت ایران را پذیرفتند بلکه با کمال میل تحمیلات جدید را نیز قبول نمودند

از یکطرف هم کوروس سعی می نمود که تکالیف شاقه
بمردم نه نماید. چنانکه مثلاً هر وقت مملکتی را فتح
میکرد بدواً برای مشاهده معبد های آنجا رفته و تعظیم
و تکریم زیادی بخدا های آن ملت می نمود و برای
اینکه ملل مفتوحه مضطرب نگردیده و بدبخت نشوند
آنها را در تعیین مقدار خراجی که بایستی بایران بدهند
مختار می نمود و از ساتراپهای خود نیز بیشتر از همه
عدالت و مروت را در خواست میکرد.

با استعداد بزرگی که کوروس در طرز حکومت
داشت آرزوی فتوحات بزرگ را در سر خود می
پرورانید و به ممالکی که داخل سر حد مدی بودند قناعت
نکرده خیال داشت، برای اینکه حاکم آسیای صغیر
و آسیای داخلی باشد، بابل و لیدی را هم فتح نماید
و بدین جهت بطرف لیدی حرکت نمود.

در این زمان حکومت لیدی با کرزوس پسر آلیاتس
بود و او اگرچه عاقل و تربیت یافته و صاحب صفات خوب بود
ولی خیلی حریص و جاه طلب بوده مخصوصاً میخواست بوسیله

ثروتی که قسمت عمده آن بدست پدرش جمع آوری شده بود کسب شهرت نماید . کرزوس کوروس را بجهت غصب تخت و تاج آستیاژ دشمن داشته و او را بمنزل یکنفر راهزن محسوب می نمود ولی در عین حال قوه نامیه او را مشاهده نموده و بنکرانی می افتاد و برای اینکه پادشاه ایران فرصت هجوم به لیدی را نداده باشد قبلا در صدد جنگ با ایران بر آمده و چون اعتماد زیاد بقوه خود نداشت رسولان پیش پادشاه بابل و مصر فرستاده از ایشان طلب مساعدت نمود؛ همچنین چند نفر گماشته با هدایای زیاد بیونان نزد رمال دلف فرستاد تا از او برای جنگ با ایران مصلحت ندوده باشد . رمال در جواب سؤال کرزوس بگماشتگان او چنین گفت که کرزوس همینکه از رودخانه هالیس عبور کند يك سلطنت بزرگ مضمحل خواهد شد . کرزوس بی تصور این که این مملکت شاید خود لیدی باشد وبدون اینکه منتظر متحدین خود بشود بعبور از رودخانه هالیس عجله نمود . کوروس هم از طرف دیگر با

قشون خود پیش میامد. در جنگ اولی اگرچه هر دو طرف شجاعانه جنگیدند معیناً فتح نصیب هیچکدام نگردید. روز بعد کرزوس مشاهده کرد که ایرانیها خیال حمله ندارند و، باطمینان اینکه بجهت زمستان کوروس بطرف پایتخت او نخواهد رفت، بسارد برگشته و عساکر خود را نیز پراکنده نمود که در بهار آنها را دوباره دعوت کند و همچنین رسولان پیش متحدین خود اعزام داشت که جنگ در بهار شروع خواهد شد. ولی کرزوس اشتباه کرده بود، کوروس همینکه از نیت او مطلع گردید منتظر فصل بهار نشده وبدون فوت فرصت بطرف سارد حرکت نمود. از این حمله ناکهانی کرزوس خود را گم نکرده و با عجله یکعهده قشون جمع آوری کرده و بدفاع عزیزت نمود ولی بعد از شکست فاحشی فرار نموده در سارد پنهان گردید، با همه اینها باز امیدوار بود که تا ورود متحدین خود شهر را محافظه خواهد نمود ولی ایرانیها بعد از چهارده روز محاصره پایتخت لیدی رامسخر و پادشاه آنرا اسیر گرفتند (۵۴۶ ق.م.).

کوروس کروزوس را با احترام نگاه داشته و عواطف
ملوکانه را در حق وی مبذول میداشت. بعد دوستی او را
باندازه پسندید که قبل از مرگ خود او را نایب السلطنه
پسرش کامبیز که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود مینامید.
سلطنت لیدی بواسطه شکست سارد خاتمه یافت

فتح بابل و مرگ کوروس

کوروس بعد از گرفتن سارد بفرمانده قشون خود
هارپاک دستور داد که برای فتح تمام شهرهای یونانی
در آسیای صغیر که به لیدی تعلق داشتند حرکت نماید
و خود با قسمت بزرگ دیگری از قشون خویش با کباتان
مراجعت نمود آنجا نیز تهیه جدیدی دیده و به عیلام
رفته آن مملکت را هم فتح نموده و شوش را پایتخت
دومی خود قرار داد.

بعد از آن کوروس بسمت بابل حرکت کرد که در آنوقت
بی ترمیمی زیادی در آنجا شروع شده بود و علت این بی
تربیتی آن بود که بعد از مرگ نبوکد نصر فرقه روحانیون
که پادشاه مقتدری بالای تخت ندیده بودند قوت پیدا نموده

و سعی میکردند که رشته حکومت مملکت را در قبضه اختیار خود بیاورند و بدین جهت هر پادشاهی که مخالف رأی روحانیین رفتار می نمود دچار تحریکات آنها میشد مدت (۱۵) سال چند نفر پادشاه با اراده روحانیون به تخت بالا رفته و از پادشاهی خلع یا مقتول گردیدند .

اهالی بابل از این بی نظمیهای داخلی خسته شده و خود-شان کوروس را برای فتح مملکت خود دعوت می کردند . عبرانیها هم که در اینموقع از مملکت خود پراکنده گشته و بزور در بابل مسکن گزیده و نفرت زیادی از بابلیها داشتند به کوروس مساعدت نمودند بطوریکه میتوان گفت که کوروس بابل را تقریباً بدون جنگ اشغال نمود (۵۳۸ ق. م) . بعد از فتح این شهر بزرگ تمامی آشورستان ، فلسطین و فینیقیه تحت تبعیت ایران در آمدند و کوروس در مقابل مساعدت عبرانیان بانها اجازه داد که بوطن خود مراجعت کنند و در بنای معبد سلیمان بانها کمک نمود .

در سالهای آخری سلطنت کوروس از طرف شمال و دریاچه آرال ملت چادر نشین دیگری بایران هجوم آور شدند، این چادر نشینها از نژاد سکیتها بوده و ماساکات نامیده میشدند.

بموجب يك قصه کوروس در جنگ با اینطایفه کشته شده (۵۲۹ ق. م) ولی قصه دیگری حاکی است که باجل خود در میان خانواده اش وفات یافته است.



قبر کوروس

قبر کوروس در بازار کاد، که نزد تمامی سلاطین هخامنشی شهر مقدسی شمرده میشد، مییاشد. قصر مخصوصی کوروس نیز در همان

شهر بود که تمامی خزائن خود را ، که از شهرهای مفتوحه بدست آورده بود ، در آنجا جمع کرده بود .

کامبیز

کوروس دو پسر داشت کامبیز یا (کامبوجیا) و باردیا . کامبیز پسر ارشد کوروس جانشین او شده و باردیا بنا بوصت پدرش ولیعهد تمام قسمت شرقی ایران گردید . کامبیز در ترتیب اداره مملکت پدرش شبیه بوده ولی دارای صفت ظلم و سوءظن بود ، سوءظن کامبیز که بدرجه ناخوشی و وسواس رسیده بود سبب شد که رعایای او باردیا را بهتر از او دوست میداشتند . این واقعه نیز باعث ازدیاد سوءظن او گشته تصور می نمود که باردیا میتواند باسانی تخت سلطنت را از او منتزع نماید . این خیال در کامبیز باندازه شدت نمود که بعد از مدتها تهیه دیدن برای حمله بمصر از عزم خود منصرف و نخواست از مرکز ایران دوری گزیند .

بالاخره مخفیانه باردیا را بقتل رسانید تا باسودگی بتواند خیال خود را در سوق عسکر بمصر انجام بدهد . حمله

کامبیز بمصر با نهایت موفقیت انجام یافت حتی در جنگ
اولی فرعون اسیر گشته و تمامی مصر بتصرف ایران
در آمد (۵۲۵ ق. م) مصر یها که از ظلم فراعنه به تنگ
آمده بودند همه جا ایرانیها را با نهایت دلخوشی استقبال می
نمودند مخصوصاً که کامبیز با مغلوبین نهایت ملاطفت
نموده و احترام زیاد بعادات و مذاهب آنها بعمل میاورد.
موقعیکه کامبیز در مصر بوده و خیال حمله بداخله
آفریقا را داشت از ایران خبر رسید که باردیا اعلان سلطنت
برای خود داده است .

این شخص که خود را سلطان میخواند یکنفر روحانی
مدی بنام (هاووماتا) بود که از قتل مخفیانه باردیا بدست
برادر اطلاع یافته خواست از موقع استفاده کند
فلذا خود را باردیا معرفی نمود .

همینکه کامبیز از قضیه اطلاع یافت دانست اینکار
از که سر زده ولی از کشف این دروغ در محذور
بوده و نمیتوانست اشکار نماید که مدتیست برادر خود را
کشته است ، بنا بر این تهیه جنگ دید که بایران

رفته و بهر نحو که ممکن است بزودی باردیای دروغی، غاصب تخت، را تنبیه نماید ولی باز دچار تردید و یاس شده و تصور نمود که این يك تنبیهی است که در مقابل سیئه او بظهور رسیده است. عذاب وجدانی و ناامیدی حالت کامبیز را باندازه تغییر داده بود که مردم ویرا دیوانه تصور مینمودند خصوصاً که بدون هیچ علتی رجال مملکت و اطرافیان خود را بقتل رسانده و آنها را در حال وحشت دائمی نگاه میداشت.

کامبیز بالاخره خواست باین ناراحتی خود خاتمه دهد. قبل از اینکه بایران مراجعت نماید یک نفر از رجال خیلی نزدیک خود را طلبیده و قتل مخفیانه باردیارا باو کشف کرد و خود را بقتل رسانید (۵۲۲ ق م).

اغتشاش در ایران

هنکامی که کامبیز خبر طغیان باردیای غاصب را شنید داریوش جوان را، که از اقوام دور او و پسر هیستاسب ساتراپ يك ولایت

دور دست بود ، مأمور نمود که عساکر ایرانی را به پایتخت سوق داده تاج و تخت را از چنگال ها او مათای دروغگو نجات دهد . این مأموریت که بداریوش داده شده بود کار آسانی نبود برای اینکه در ابتدا قسمت خیلی کمی از مردم باور میکردند که باردیای حقیقی مرده باشد بهلاوه ها او مانا بمات وعده داده بود که هر گاه موفق بنصاحب تخت و تاج سلطنت ایران شود سه سال آنها را از تأدیة مالیات معاف دارد .

داریوش امید نداشت که در جنگ بتواند باردیای دیرین را مغلوب نماید لهذا از در حیاه در آمده و بامداد بدرویه رزش مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس شخصاً سلطان عارب را بقتل رسانیده نمود پادشاه ایران گردیده مالی اغتشاشات داخلی مملکت باین مانسه نیافت و در اندک مدتی تقریباً تمام ممالکی که به تحت سمیت ایران در آمده بودند بیکدیگر بعد از دیکری بنای شورش گذاشتند . این اغتشاشات مدت شش یا هفت

سال طول کشید تا اینکه داریوش موفق گردید که به آنها خاتمه داده صلح و ترتیب را در مملکت برقرار کند.

سلطنت داریوش

بعد از تصفیة هرج و مرجهای داخلی و مرتب نمودن مملکت داریوش باصلاح امور حکومتی سلطنت وسیعۀ خود مشغول گردید. پیش از همه مصمم شد وسیلۀ اتخاذ نماید که اغتشاشات دیگر تجدید نشود و برای این مقصود مملکت بزرگ خود را بر بیست ناحیه قسمت کرده و حکومت هر ناحیه را یکی از شاهزادگان



داریوش

ایرانی که ساتراپ (یعنی محافظ قدرت سلطنتی) نامیده میشدند داد. ساتراپها در نواحی خود بمنزلۀ پادشاه بوده و هر ناحیه از مرکز مملکت باندازۀ دور بود که قدرت ساتراپها وسعت

پیدا کرده بود و بهمین ملاحظه داریوش ساتراپهای نواحی دورتر را از اشخاص صدیق و باوجدان معین می نمود .
وظایف ساتراپها عبارت بود از : محافظت سعادت و آسایش ساکنین ناحیه خود ، جلوگیری از بایر ماندن مزارع و خرابی چشمه ها و راهها الخ . ساتراپها بایستی بجهت شکایت عنوانی بدست اهالی ممالك تابعه بدهند و مأمورین آنها نیز موظف بودند که نسبت بمذهب و زبان ملی و سایر عادات ملل تابعه تعرضی ننموده و نهایت احترام را در باره آنها داشته باشند و در صورت تخلف مرتکبین به سختی تنبیه میشدند .

مراعات آسایش رعایا برای خود داریوش نیز فایده داشت زیرا که می توانست از آنها مالیات و خراج بسیار بگیرد . داریوش همه اراضی قابل زرع مملکت خود را مقیاس نموده و بر حسب اندازه هر زمین مالیاتی معین کرده بود علاوه بر مالیات نقدی مزارع که بیپول طلا و نقره تأدیه می شد رعایا بایستی از هر قبیل محصول

خود: حیوانات اهلی، حیوانات حتی غلامها و غیره نیز مالیات جنسی پرداختند ولی این مالیات نقدی و جنسی باندازه و قدر متوسطی گرفته میشد که سبب محو مال و بد بختی آنها نگردد.

ایرانیهای خالص از تادیب مالیات نقدی و جنسی معاف بوده فقط مجبور بانجام خدمات نظامی و بلدی بودند. برای اینکه ساتراپها از اقتدار خود سوء استفاده نه نموده و بر علیه پادشاه قیام نکنند داریوش مأمورینی بنام «چشمهای پادشاه» معین کرده بود که باعمال آنها نظارت می نمودند و این مأمورین نیز در هر ناحیه برای خود خدمتکارانی داشتند که گوشهای پادشاه نامیده شده و موظف بودند که بساتراپها نظارت کنند و زمانی که مافوقهای آنها اعمال ساتراپها را از آنها تحقیق میکردند تقصیر ها و خیانتهای آنها را راپورت دهند این مأمورین اختیار داشتند که در مواقع لازمه ساتراپها را محکوم بمرک نمایند.

برای تسهیل ارتباط قوه مرکزی با ساتراپها و حرکت قشون از محلی به محل دیگر داریوش راههای خوب چندی بنا نموده بود که مشهورترین آنها جاده سلطنتی میباشد که از شهر شوش شروع شده و تا سارد و دریای مدیترانه امتداد داشت.

در تمامی طول این راه بزرگ که بزحمت درنود روز طی میشد ۱۱۱ ایستگاه بفاصله های معین درست شده بود و در آن ایستگاهها همیشه اسبهای بازمین و برک برای حرکت غلام پادشاهی حاضر بودند. با این ترتیب ممکن بود با کمال سرعت اوامر ملوکانه را بتمامی نقاط مملکت رسانید.

این جاده ها که برای امور حکومتی درست شده و تماماً از قطاع الطريق و غیره در امنیت بودند وسیله ترویج و ازدیاد تجارت نیز، که داریوش توجه زیادی بان داشت، شدند. برای ایجاد روابط تجارتنی با هند داریوش یکعهده کشتی بجهت کسب اطلاع از اوضاع آن مملکت اعزام داشت. سفائن مزبور از رودخانه سند شروع بحرکت کرده

تا اقیانوس هند رفتند بعد دور عربستان را گردیده به بحر
احمر وارد شده و بمصر رسیدند .

داریوش قدغن کرده بود که در تمامی ممالکش
سکه ، و زن و اندازه واحدی بکار برده شود .

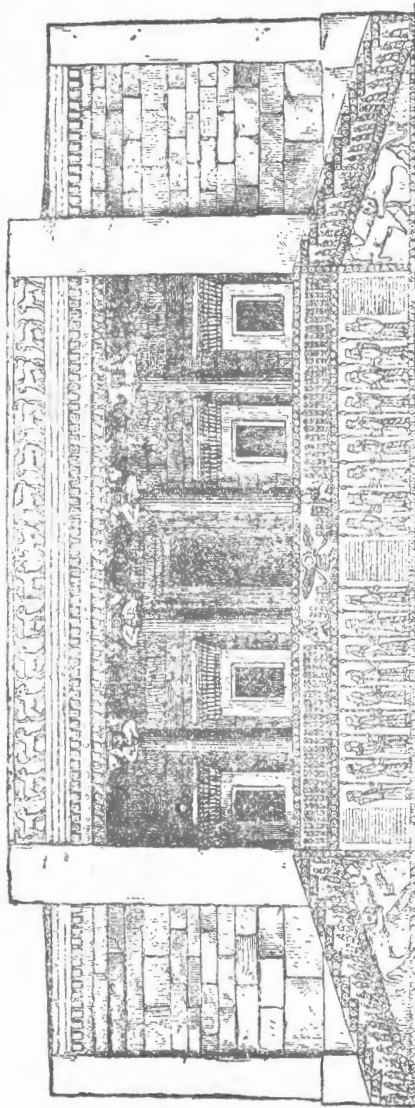
پرسپولیس

داریوش برای اینکه تخت و تاج سلطنتی را بهتر در تحت
امان قرار دهد يك پایتخت جدید بنا نهاد .

پایتخت اولی پادشاهان ایران بازارکاد بود ولی بعدها
اکباتان ، شوش و بابل نیز پایتخت سلاطین ایران شدند کوروس
و کامبیز ماههای زمستان را در بابل که هوای گرم دارد
گذرانده و ایام تابستان را در شوش یا اکباتان که
دارای هوای خنکی بود بسر میبردند .

برای اینکه پایتخت سلاطین ایران در خود مملکت
باشد داریوش در نزدیکی بازارکاد در يك محل حاصل
خیز و سالمی پایتخت تازه درست کرد . ابتدا در این
محل که قصر سلطنتی را بنا نهادند کسی ساکن
نبود ولی بعدها که در اطراف آن مقدار

زیادی ابنیه و مساکن درست نمودند شهر بزرگی



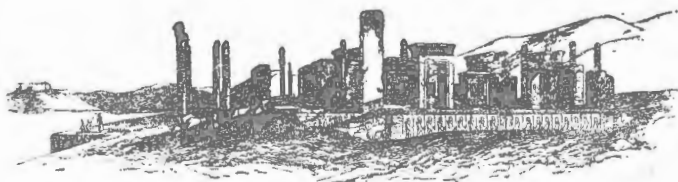
قصر داریوش در پرسپولیس

تشکیل یافت اسم حقیقی این شهر درست معلوم نیست

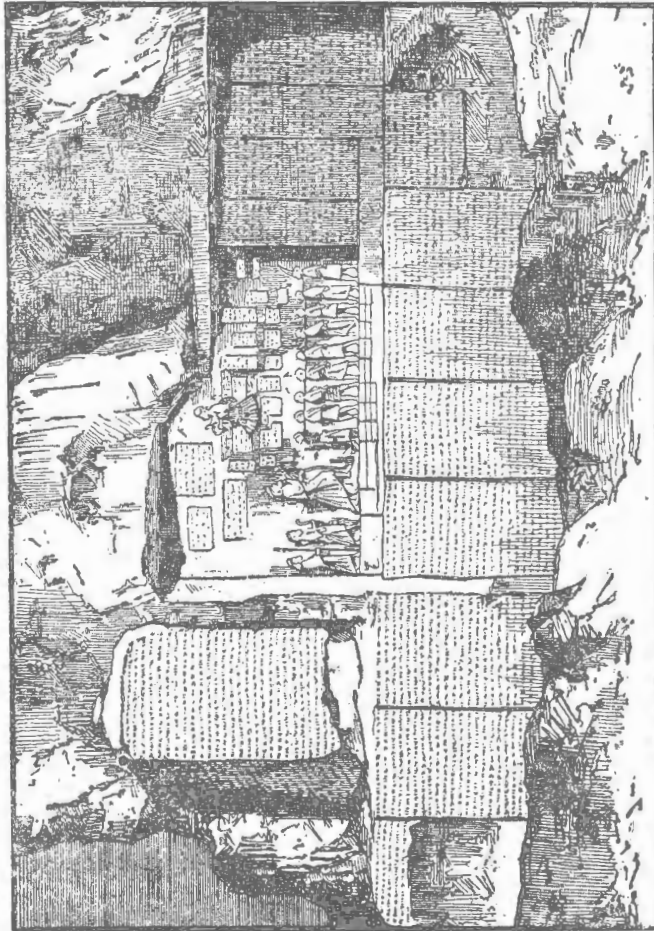
ولی یونانیها بعداً اورا پرسپولیس (که به معنی شهر ایران باشد) نام نهاده‌اند .

قصر سلطنتی پرسپولیس جلال فوق‌العاده را دارا بود . سلاطین و رجال بزرگ ایرانی که در قدیم عادت به زندگانی محقر و ساده داشتند بعد از فتح بابل و پایتختهای دیگر با مرار زندگانی با ثروت و جلال عادت گرفتند و باینجهت بود که داریوش میخواست قصر سلطنتی ایران از حیث رفعت و قشنگی بر شوش و بابل و اکباتان تفوق داشته باشد .

از این قصر عظیم فعلاً بجز خرابه های آن چیزی باقی نیست ولی از این خرابه ها بخوبی میتوان به عظمت قشنگی این قصر قدیمی پی برد . پله های بزرگ و ستونهای مرمر حجاری شده آن مخصوصاً شهرت بزرگی دارا میباشد .



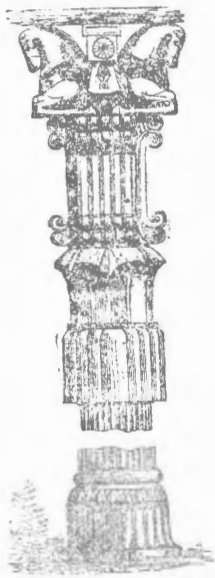
خرابه های قصر پرسپولیس



کتابخانه یستون

ایرانیها علاوه بر مایل بودن به يك زندگانی باعزت ، از
ممل تابعه خود نیز عادات خوب و بد زیادی از قبیل تجارت

صنایع، اعتقاد بخرافات، کشف و کرامات، کتابت و غیره یاد گرفته بودند. خط آنها میخی ولی زبانشان فارسی بود.



سلاطین ایران مانند پادشاهان بابل و آشور عادت داشتند که روی سنگهای خیلی بزرگ تاریخ جنگها و فتوحات خود را بنویسند. در میان این کتیبه ها کتیبه داریوش که روی سنگ عظیمی در نزدیکی کرمانشاه نوشته شده و بنام کتیبه بهستان یا بیستون معروف میباشد خیلی مشهور است.

یکی از ستونهای قصر پرسپولیس

تصمیمات جنگهای داریوش

بعد از برقرار نمودن صلح و انتظام در تمامی ممالکی که تحت تبعیت ایران در آمده بودند داریوش قشون زیادی جمع آوری کرده بعزم سرکوبی سکیتها حرکت نمود. در آن زمان سکیتها در طرف شمال و مغرب بحراسود میان رودخانه های دانوب و دون

ساکن بودند و چون سواحل جنوبی دریای مزبور کاملاً
بایران تعلق داشت داریوش خیال داشت که با فتح مملکت
سکیتها مالك تمامی آن دریا شده و آن را يك دریای
ایرانی تبدیل نماید .

بوسیله کشتی های یونانیان آسیای صغیر داریوش پل
بزرگی ترتیب داده و باقشون خود از بوسفور عبور
کرده بدانوب رفت . از آن طرف رودخانه مملکت
سکیتها شروع میشد . ولی تصرف مملکت سکیتها
خیلی آسان نبود زیرا آنها شهر، قصبه، استحکامات و
غیره نداشتند که بتوان بوسیله اشغال آنها به مملکت
ایشان دست یافت و حتی منزلی نیز برای خود نداشته
و مثل يك ملت چادرنشین همیشه با خانواده و مواشی
خود از محلی به محل دیگر کوچ می نمودند تنها
مسکن آنها عبارت از چادر نمادی بود که وقت حرکت
آنها برچیده و در روی عرابه که تمامی خانواده خود
را نیز روی آن می گذاشتند حمل می نمودند .
مردها نیز روی اسب حرکت میکردند و اسب حیوان

خیلی مجترم آنها بود که از گوشت و شیر آن نیز تعذیه مینمودند

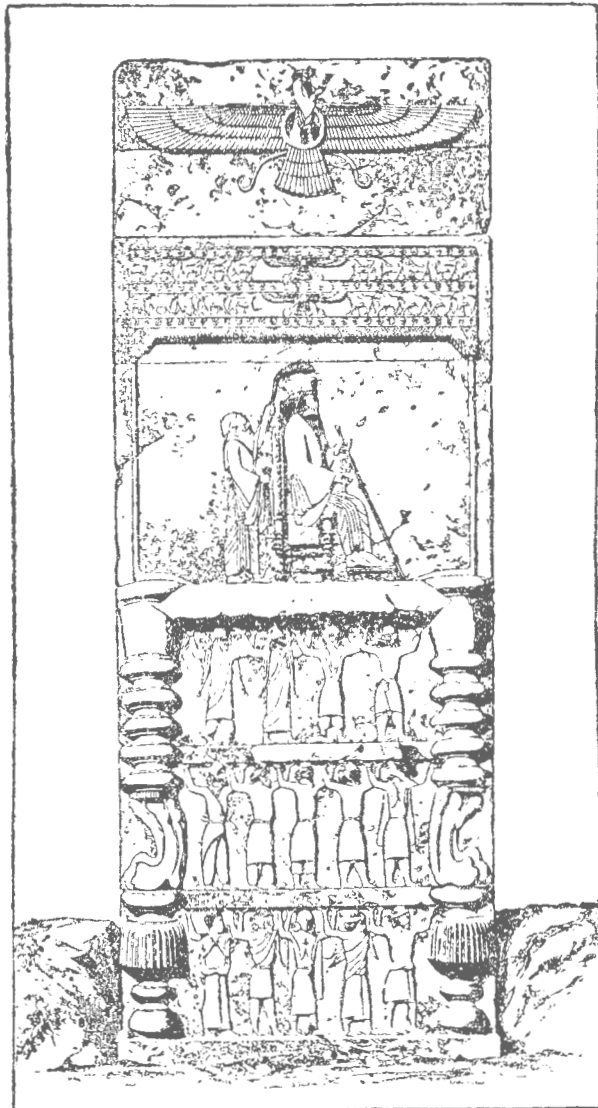


ظروفی که از قبور سکیتها پیدا شده

سکیتها عموماً خیلی خونخوار بودند ، خون دشمنهای
مقتول خود را خورده و در کاسه سر آنها شراب
می نوشیدند .

همینکه قشون ایران از دانوب عبور کردند سکیتها
در صدد جلو گیری از آنها بر نیامدند بلکه اهل و عیال خود
را به محل خاطر جمعی دور از سرحد فرستادند و خودشان
بچند دسته كوچك منقسم گردیده كم كم شروع به عقب
نشینی نمودند بدین ترتیب می خواستند دشمن را بداخله مملکت
کشیده راه آنها را از عقب مسدود و آنگاه شروع بچنگ نمایند.

در ابتدا داریوش حیلۀ سکیتها را نفهمیده مبلغی از سرحد
دورافتاد و بعد همینکه به خط خود ملتفت شد وقت گذشته



داریوش نشسته روی دسته‌های مال مغلوبه حمل میشود

بود سکیته‌ها شروع بحمله نموده و خسارت زیادی بقشون ایران وارد آوردند ، داریوش با تحمل زحمات زیاد موفق شد که بقیه قشون خود را با سیای صغیر مراجعت دهد . این شکست داریوش یونانیهای آسیای صغیر را که در کنار دریا ساکن بودند بجسارت در آورده ، فی الفور علم شورش بر ضد داریوش بر افراشتند .

مرکز این جنبش استقلال طلبی شهر میله بود که مصدر زحمات زیاد گردید ، ایرانیها این شهر قشون را آتش زده و اهالی آن را مجبور کردند که کوچیده و در کنار خلیج فارس ساکن گردند . ولی داریوش باین مختصر قناعت ننموده و فرصت می جست که انتقام شکست خود را از مملکت سکیته‌ها گرفته و اعتبار قشون ایران را اعاده دهد و بدینملاحظه ، بعنوان اینکه یونانیان اروپا چند کشتی بامداد برادران ساکن آسیای صغیر خود فرستاده اند ، عزم حمله بیونان نمود . این حمله داریوش هم به موفقیت نیوست ؛ و چندی بعد از این جنگ مرده و نام يك پادشاه عادل و عاقل از خود بیاد کار گذاشت . داریوش در پرسپولیس که خودش بنا نموده است مدفون گردیده .